



چکیده

تاکنون گذشته کاشان از چشم سیاحان مختلف مد نظر و واکاوی قرار گرفته، اما این شناخت از نگاه زنانه و سیاحان زن کمتر صورت گرفته است. ترسیم موقعیت کاشان در دو مقطع زمانی ناصری و پهلوی و از منظر نوشته‌های دو زن (از خانواده‌ای فرهنگی و باستان‌شناس) یکی از منابع مهم شناخت کاشان است که در این جستار بررسی می‌شود. این واکاوی و تصویرگری همراه با نگاه انتقادی، با هدف و فرض امکان اخذ توسعه و رشد از حیث نقش عامل و ساختار (زن و شهر)، با نگاهی تاریخی و تطبیقی و خاصه از جنس زنانه صورت گرفته و منبع اولیه آن روز نوشته‌های منتشرشده در قالب کتاب *خاطرات ژان دیولافوا و تانیا گیرشمن* در هنگام اقامت یا سیاحت در ایران و کاشان بوده است. از آنجایی که باارزش‌ترین نگاه‌ها به توسعه، از چشم و نگاه افسار از رشد بازمانده، امکان بروز می‌یابد، چشم‌انداز زنانه اهمیت زیادی خواهد داشت. پس این یادداشت‌ها از منظر جامعه، تاریخ، زنان، سیاست، حکومت و همچنین نقش سیلک و تلگرافخانه کاشان اهمیت دارد. در نهایت برخی از دلالت‌ها و آموزه‌های امروزی آن‌ها برای رشد و توسعه نیز ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: کاشان، دیولافوا، گیرشمن، زنان، توسعه، تلگرافخانه.

* دکترای جامعه‌شناسی، محقق و پژوهشگر / mahdizam@yahoo.com

کاشان دو عصر
از نگاه
دو بانوی غرب



- .
- .
- .
- .
- .
- .
- .

۱. مقدمه

بخش مهمی از شناخت ما از گذشته، علاوه بر اشیا و میراث بازمانده قرون کهن، از متون و ذهنیت افراد هر عصر استخراج و بازآوری می‌شود. کتب و یادداشت‌های هر دوره مهم‌ترین منبع برای نقب زدن بر دفینه‌های پراکنده تاریخ است. خاطرات و سفرنامه‌ها در این میان هرچند برش و نگاه مقطعی، موردی، گذرا و گاه آنی و شتاب‌زده تلقی می‌شوند، اما گاه در غیاب سایر مدارک و منابع باز هم ارزش زیادی برای رفع حجاب گذشته و شناخت آن، به‌ویژه با خوانش نکات نانوشته یا در حاشیه هستند و هرچه این خاطره و سرگذشت از ذهن و قلم دانشورانه و فرهنگی مؤلف سر باز کرده باشد، اعتبار و ارزش بیشتری می‌یابد؛ زیرا در گذر بر این گذشته غبارآلود و مدفون در خرابه‌های بی‌منبعی و کم‌نوشتاری و مستند، از همین خاطرات، زوایا و افق‌های جدید خواهیم یافت. در این میان، خاطرات و سفرنامه‌های خارجی یا غیربومی هرچند خطر نگاه‌های سطحی، عنادآلود، یک‌سویه و گاه تک‌ساحتی و حتی اشتباه و سهو دریافت، ترجمه، یادداشت و نگارش را هم در پی داشته‌اند، اما از آن سو مهم‌تر از سایر منابع مشابه تلقی می‌شوند؛ زیرا برخوردار از نگاه بیرونی و درجه دو هستند. به‌عبارتی می‌توانند در مواردی شناخت و معرفی عاری از نگاه رایج و رسوب گردیده و بعضاً عادت‌زده و شیء‌شده را فراهم آورند.

موضوع مهم دیگر در منابع سفرنامه‌ای نوع ذهنیت، نگاه و اهمیت جنسیت در آن‌هاست. جنسیت غایب از نظر شده، امروزه در پژوهش‌ها جایگاه سنگین و استواری می‌یابد درحالی‌که نیمی از بشر، ابتدا زن بوده است، نگاه و ذهنیت این بخش هنوز در تاریخ بازتاب مناسب، درخور و وزن عادلانه و نیم سهمش را نیافته است. لذا کشف و بهره‌مندی از ذهنیت و نگاه نیمه دوم و دیگر بشر به هستی، تاریخ و فرهنگ نیز یکی دیگر از منابع جدید ما برای شناخت گذشته بیشتر، بهتر و عمیق‌تر خویش است. هرچند شاید با این نقد مواجه شود که این ذهنیت به‌علت سرکوب و در حاشیه رفتن، خود می‌تواند سترون و عاری از غنا و فرزندبالنده و زایشگر باشد، اما از دل همان ثمرات مکتوب و حتی فقیر و تکیده و کوچک نیز می‌توان به ریشه‌های محنت، کم‌باری، رکود، سرکوب و واسازی عناصر مهم‌شده تاریخ و عناصر سازنده و سرکوب‌شده دیگر دست یافت. پس خاطرات، گزارشات و سرگذشت‌نامه‌های زنان با هر نوع و وزن و ارزش و نگرش، یکی از منابع مهم معرفتی است که تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته و تمرکز روی آن‌ها ثمرات نویی برای اجتماع و علم در پی خواهد داشت.

در جستار حاضر نیز برای شناخت گذشته کاشان به نگاه و گزارش‌های زنان می‌پردازیم و

برای محدود کردن بحث و برهه و موضوع، به خاطرات دو زن فرانسوی یعنی تانیا گیرشمن و ژان دیولافوا در دو مقطع ۱۸۸۱ تا ۱۹۶۰ از شهر کاشان پرداخته می‌شود. این چشم‌انداز و معرفی کاشان از دید زنان به صورت مکتوب و کلاسیک در کتاب *ایران، کلد و شوش ژان دیولافوا* (۱۳۷۱) که برای اولین بار در ۱۸۸۷ در پاریس چاپ شده (نشر فارسی ۱۳۳۲ش) و کتاب *باستان‌شناس ناخوابسته تانیا گیرشمن* مبتنی است که در سال ۱۹۷۰ در پاریس و در ایران با نام *من هم باستان‌شناس شدم* (۱۳۸۹) منتشر شده است.

۲. این دو زن: اهمیت انتخاب

ژان دیولافوا به‌عنوان اولین زن باستان‌شناس فرانسوی (Gran-Aymerich, 2004: 34)، که در رشته طراحی و مجسمه‌سازی تحصیل کرده، متولد تولوز فرانسه است و به‌علت علاقه به معماری شرق و بررسی سیر تداوم و محل‌های اشتراک و افتراق آن به‌ویژه معماری ساسانی و اسلامی، به اتفاق همسرش مارسل دیولافوا در سال ۱۸۸۱ به سرزمین‌های شرقی سفر می‌کنند. هرچند آن‌ها قبلاً به مصر و نواحی دیگر هم سفر کرده بودند، سفرشان به ایران عملاً در سه نوبت رخ می‌دهد. در بار اول از مسیر قفقاز و تبریز تا تهران، ورامین، ساوه قم، کاشان، اصفهان و شیراز و بوشهر و در نهایت شوش، کلد و تیسفون، بغداد و بصره را می‌پیمایند. سرگذشت این سفر نخست در چندین شماره هفته‌نامه جهانگردی *توردومند* (دور دنیا) و تا سال ۱۸۸۳ به چاپ می‌رسد و در نهایت در ۱۸۸۷ تحت عنوان «ایران، کلد و شوش» در پاریس صورت کتاب مستقل را به خود می‌گیرد. حاصل این سفر منجر به تدوین یک طرح باستان‌شناسی و راضی کردن موزه لوور برای اعطای حمایت مالی سفر دوم به ایران می‌شود. سفر دوم در سال‌های ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۶ به قصد شوش و کاوش در آثار باستانی‌اش صورت می‌گیرد و عملاً برای تأمین بودجه و حمل و انتقال یافته‌های گران‌قیمت منجر به رفت‌وآمد سوم آن‌ها به فرانسه و ایران می‌شود. مسافرت سه سال بعد آن‌ها به شوش و حفاری کاخ آپادانا با هزینه و مأموریت موزه لوور و کسب امتیازنامه ناصری (با مساعدت تولوزان پزشک فرانسوی دربار) محقق می‌شود. رویدادهای این سفر دوم را دیولافوا (۱۳۷۶) در کتابی که در ایران به نام *سفرنامه خاطرات کاوش‌های شوش* منتشر شده، بیان کرده است. هرچند آثار دیگر آن‌ها مانند *رمان‌ها* و گزارش‌های دیگرشان درباره ایران مفید است اما رویدادها و یادداشت‌های بازدید از کاشان توسط خانواده دیولافوا در جلد نخست و با اختصاص یک فصل در کتاب ۸۱۴ صفحه‌ای ثبت شده است.

تانیا گیرشمن، همسر رومن گیرشمن باستان‌شناس مشهور نیز در سال ۱۹۳۳ با او به ایران

می‌آید و خاطرات اقامت ربع قرن زندگی و کار در کنار همسرش در ایران را با عنوان (اصلی) «باستان‌شناس ناتمام» در ۱۹۷۰ در فرانسه منتشر می‌کند که در ایران با عنوان من هم باستان‌شناس شدم در ۱۳۸۹ منتشر شده است. از این کتاب ۶۰۰ صفحه‌ای حدود سه فصل به کاشان و زمان اقامت‌ها و بازدید او به‌ویژه زمان کاوش‌های همسرش رومن گیرشمن در سیلک در سه فصل اختصاص یافته است. وی بعدها از ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۷ عملاً در شوش سکونت می‌گزیند و تا ۱۳۴۶ش در ایران زندگی کرده است.

می‌دانیم در دو مقطع سفر و اقامت دیولافوا در ایران و کاشان تا پایان سفر تانیا، سیاحان و خارجیان زیادی به ایران و در نتیجه کاشان نیز آمده‌اند اما دلایل انتخاب این دو نفر و بررسی آثار مکتوبشان برای این جستار عبارت‌اند از:

- زن بودن و ضرورت ورود و بررسی نگاه زنانه، فقدان یا کمبود نگاه زنانه درجه دو به کاشان در بررسی و مطالعات.

- تعلق هر دو به خانواده فرهنگی و شوهران دانشور و ایران‌پژوه که از علاقه‌مندان و سیاحان میدانی اماکن فرهنگی و باستانی‌اند. مارسل شوهر ژان، مهندس راه و ساختمان و به‌دنبال کشف بقایای تمدن شوش است. این دو بعدها و پس از ایران به باستان‌شناسی اسپانیا و مراکش هم رفتند. رومن گیرشمن نیز علاوه بر شهرت در حفاری‌های مختلف نهند، سیلک تا شوش و خارک، نتایج فعالیت‌هایش در چندین کتاب و مقاله منتشر شده است.

- شوش‌پژوهی: شهرت دیگر این دو در دنیای باستان‌شناسی و زندگی، تعلق و علاقه خاص و نیز اقامت در شوش تاریخی و باستانی است. حدود سه سال کاوش دیولافوا در شوش و حدود هفت فصل کاوش و زندگی در قلعه شوش گیرشمن‌ها معرف علاقه و توجه خاص آن‌ها به این نقطه و تمدن ایرانی است.

- در میان بازدیدکننده زن فرانسوی دوره ناصری تا پهلوی با اثر مکتوب و ترجمه به فارسی به نام این دو تن برمی‌خوریم.

- تجربه مقطعی و در دو برهه، آن هم از سوی دو زن، هم برای توسعه شهری و هم زنان می‌تواند آموخته‌ها و آموزه‌های فراوان به دست دهد. این دو حیطه یعنی توسعه ایران و کاشان و نیز توسعه زنان با این انتخاب (مقطعی و زنانه) می‌تواند مؤید و مقوم شود.

۳. فرضیات و انگاشتها

این جستار با این فرض شکل گرفته که کسب دانش و سپس توانمندی و اقدام به عمل جهت

توسعه و رشد و پویایی در هر حیطة و جامعه اعم از شهر یا روستا و منظر انسانی و فردی و خاصه زنان (ابعاد اجتماعی و جنسیتی) به مقدار زیادی از رهگذر بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای و احتراز از پیمودن راه‌های رفته نادرست و آموختن از حسن و قبح گذشته و آداب و کردار نیاکان، و از سویی دیگر «از آن خودسازی» و هضم، درک و خلق ایده‌ها و انگاره‌های جدید در بستر بومی و زمانه رخ می‌دهد. در این رهگذار، زنان و نگاه و تجربه آن‌ها اهمیتی بیشتر از مردان دارد، ولو از حاشیه و گوشه و با ابزار و ابزار و بیانی ضعیف‌تر و نحیف‌تر (به تبع شرایط جنسی که در تاریخ ضعیفه تلقی و نگاشته شده است) بروز کرده باشد. به عبارتی کسب درس‌های قوی‌تر توسعه عمدتاً نه فقط از آثار و ذهنیت‌های مردانه هژمونی یافته و مسلط، بلکه با تجربه زنان اقلیت، اما خوداتکا و ساعی نیز برخوردار آمد. از این‌رو نگاه این افراد، نه تنها موفق در ارائه وضعیت زنان به حاشیه مانده در ایام گذشته است بلکه تجربه جهانگردی و جهان‌بینی آن‌ها نیز به مقدار زیادی به کسب راه‌های توسعه زنان کمک خواهد کرد.

لذا در این جستار، نخست دو سرگذشت‌نامه از دو زن در دو مقطع تاریخی در ایام اقامت در کاشان تحلیل و بررسی می‌شود تا علاوه بر برش زدن وضع توسعه این شهر در دو مقطع، به توان و قدرت این دو زن برای رشد و بالندگی خود نظر افکنده و درس‌ها و دلالت‌های امروزی آن به‌عنوان یکی از تجارب سیاحانه و بین‌المللی برای زنان پیگیر توسعه و رشد نیز ارائه شود. در ادامه و هر کجا که بدون اعلام سال چاپ دو کتاب، صرفاً به صفحه و در پرانتز اشاره می‌شود دو کتاب *ایران شوش و کلدیولافوا و من هم باستان‌شناس شدم* تانیا کریشمن مد نظر قرار گرفته است.

۴. نگاه هنری دیولافوا و چشم‌انداز کاشان ناصری

در سفر اول ژان دیولافوا اقامت در کاشان، هم میانه سفر است و هم ارائه و نتیجه‌گیری آن‌ها از یافته‌هایشان تا مرکز ایران. سفر ژان پس از رسیدن به تهران، به سوی مأمونیه و سپس ساوه برای تهیه نقشه سد صفوی و معیوب ساوه، توسط همسرش مارسل (به پیشنهاد نایب‌السلطنه وقت احتمالاً کامران میرزا) ادامه دارد و سپس با رفتن به آبه (آوه) و قم، به سوی کاشان امتداد می‌یابد. نگاه عمده او را در کل سفر و نیز کاشان می‌توان نگاهی هنری و تاریخی دانست. جزئیات این نگرش در ذیل (و بخشی در جدول) ارائه می‌شود.

۱-۴. توسعه پیرامون و کاشان

مقایسه شهرها و اماکن ورودی و خروجی به کاشان یا اطرافش، دید بهتری را برای بررسی

وضعیت کاشان در موزاییک ایالت جبال عصر ناصری فراهم می‌کند. تا رسیدن به کاشان، ژان سفر سختی را از آذربایجان و قزوین تا تهران از سر گذرانده است. هر دو ایالت آذربایجان و تهران، بزرگ‌ترین شهرها را در خود داشته‌اند و قزوین حتی در عصر صفوی پایتخت دوم و تهران و ورامین قبله و دارالحکومه فجری بوده است. او قبل از رسیدن به کاشان، ساوه، آوه و قم را پشت سر می‌نهد. ساوه در نظرش با سد صفوی و مسجد جامعش بازنمایانده شده، که مشخصه هر دو خرابی است. مسجد جامع ساوه به‌رغم معماری و قدمت، اترآگاه مسافران و کاروانیان شده (۱۸۵) و سد نیز با نشتی و آبروی از زیر و عدم نقش‌آفرینی در توسعه کشاورزی، موجبات فقر و تباهی مردم و کشاورزان را فراهم کرده است.

در هر دو شهر قم و ساوه (با حاکمی اتریشی) فساد و بی‌لیاقتی و دزدی حاکمان، فقر و خرابی را بر چهره آن‌ها مسلط کرده. نمونه آن در برآورد قیمت تعمیر سد ساوه عیان است. مارسل که وظیفه تهیه نقشه سد^۱ را داشته و علت را عدم ابتدای پایه سد بر کوه و بستر شل و روان دانسته، هزینه‌های برآورده تعمیر را از سوی معمار محلی و بازرس تهران که از اتفاق دست در یک کاسه داشته‌اند، از قیمت‌های فرانسه هم بیشتر می‌بیند و با این قیمت‌تراشی و باج‌طلبی مخالفت می‌کند و میانه‌اش با بازرس ارسالی مرکز تیره می‌شود (۱۹۰). اما در مقابل، مردم شهر رو به خرابی آبه و نزدیک سد که می‌فهمند دیولافوا برای تعمیر سد آمده، ضمن خوشحالی داشته‌های اندک فقیرانه خود را هم برای تشکر تقدیم آن‌ها می‌کنند (۱۹۲). این فساد و بی‌خبری عمال حکومت را در قم که آن را شهری بزرگ می‌بیند اما مسجد خرابش حاکی از عمق فاجعه در پایتخت مذهبی و نیاکانی قاجار (دفن پدر و مادر ناصرالدین شاه) است، می‌توان در زمانی دید که حاکم شهر مذهبی پیشنهاد تهیه شراب به دیولافوا می‌دهد و با اجتناب آن‌ها مواجه می‌شود. اصفهان آباد صفوی که شهر بعدی آن‌ها پس از کاشان است، از ابهت و سرزندگی و تمیزی و سرخوشی زمان شاردن و تاورنیه برخوردار نیست و این ویرانی در سال‌های بعد و از سوی سیاحان بعدی هم منعکس شده است. در ورودی و خروجی آنچه از نظر ژان برجسته بوده اهمیت راه شاهی و پرچنب‌وجوش بودن راه کاشان تهران است. هم تلگراف و تیرهایش مؤید این توسعه ارتباطات در نوع و زمانه خود است و هم بهترین کاروانسراهای بین راهی منتهی به کاشان. کاروانسرای پاسنگان، سن‌سن و نصرآباد را ژان تجربه کرده و از بزرگی و معماری کاروانسرای نصرآباد به نیکی یاد کرده (۲۰۷)، عکس پاسنگان را در نسخه مقاله‌ای سفرش در توردومند به غربیان معرفی کرد و بعدها براون در توصیف کاروانسرای سن‌سن سخن گفت. پس

وجه ممیزه کاشان «رونق این مسیرهای رفت و آمد» یا «ارتباطات» است. ژان بین دو نوع کاروانسرای بین راهی و تجاری تمایز می‌دهد که دلیلش شکوه تیمچه امین‌الدوله غفاری است، که آن روزها تازه‌ساز و به کاروانسرای تازه موسوم بوده است. در خروجی کاشان هم با دو راه تابستانه (مسیر کوهستانی قهرود) و زمستانه (مسیر نطنز به اصفهان که گرم‌تر و صحرائی است) مواجه می‌شویم. این مسیر قهرودی را با کاروانسرای صفوی‌اش هرچند در آن برهه، مأمّن دزدان و حرامیان تلقی کرده‌اند (۲۲۵)، ژان به این نگاه ایمان نداشت و دزدان و حرامیان را در خود حاکمان می‌دید؛ زیرا او قهرود را (که سخن از وجود کاروانسرای به‌ظاهر ناامن در مسیرش می‌رفت) عروس و یا سوئیس کاشان در آن زمانه دانسته و معتقد است با آلپ و پیرنه سویس مشابهت دارد (۲۲۶). بدین ترتیب کاشان در قیاس با اطرافش از وضعیت بهتر و رشدیافته‌تری معرفی شده است. علاوه بر بازار، تلگرافخانه و دارالحکومه، مناره زین‌الدین، مسجد جامع، مجموعه عمادی و محراب رنگی مسجد میدان، بزرگ‌ترین صنایع آن عصر کاشان کارگاه‌های نساجی و تولید پارچه ابریشم و مخمل دستبافت عالی و مسگری بوده و مخزن‌های مال‌التجاره، بنای باشکوه امین‌الدوله، نساجان، منازل زیرزمینی و صدا و جنبش پایان‌ناپذیر بازار مسگران شاخصه‌های آبادی و ترقی کاشان در نظر ژان بوده است. دیولافوا در اهمیت مسگران کاشان به داستان و افسانه بوعلی و شکوه از این صدا تا اصفهان اشاره می‌کند که در بین مردم شایع بوده است. این افسانه‌سازی مؤید عظمت صنعتی است که موجبات توسعه شهر کاشان را در آن عصر در میان شهرهای خراب دیگر فراهم کرده است.^۲

نقش تلگراف و تلگرافخانه در توسعه ایران و کاشان

دو عامل کلیدی آن ایام در توسعه کاشان و ایجاد رونق و نوزایی را شاید بتوان تلگرافخانه (دو بال سنت و مدرنیسم) دانست. پایداری این دو عامل در کنار هم و به‌صورت خلاقانه و زیبا می‌توانست موتور قدرتمند رونق شهری شود، همان‌گونه که در وجه نادرست عامل بدبختی و فساد شده بودند. اعطای امتیاز ایجاد شبکه تلگراف در دوره ناصرالدین شاه روی داد. گسترش این خطوط علاوه بر انتقال پیام در بالا، در زیر و سایه خود موجب تشکیلات اداری و زیرساختی بوده است که به‌تبع تعاملات فرهنگی، سیاسی و بازرگانی را نیز دامن می‌زدند. با ایجاد شبکه و خطوط تلگراف تا جنوب ایران، سیاحان غربی نیز به میمنت و در امتداد این خطوط و در سایه‌سار تلگرافخانه‌ها به سفر اقدام می‌کردند. تلگرافخانه کاشان که در عمارت دولتخانه تجهیز شده بود، یکی از این مراکز است که به‌علت قرارگیری مرکز کشور از اهمیت بالایی برخوردار

کاشان دو عصر
از نگاه
دو بانوی غرب



بود. حاکم کاشان قبل از رسیدن دیولافوا از حضور وی توسط رئیس تلگرافخانه مطلع شده و عمارت را در اختیار وی قرار می‌دهد. عمارت دوطبقه دولتخانه و چارباغ صفوی که از شاهکارهای معماری این دوره تلقی می‌شد و به‌عبارتی با الگوی ۴ باغ اصفهان طراحی شده دارای باغ و قنات مخصوص و موسوم به قنات شاه و چارباغ و میهمانسرای عباسی نامیده می‌شد، ظاهراً قرینه سردر باغ فین بوده و به‌لحاظ موقعیت در امتداد آن در میدان ۱۵ خرداد کنونی (میدان تلگرافخانه و مجسمه سابق) وجود داشته و به ثبت ملی هم رسیده بوده است. این عمارت بعدها به پیشنهاد فرخ خان امین‌الدوله که یکی متولیان صدور همین امتیاز تلگراف بوده و به‌عنوان سفرکرده فرنگ، تأثیر زیادی از صنعت و معماری و فضای اروپا داشته، در اختیار شرکت انگلیسی تلگراف قرار گرفت و یک طبقه آن صرف تلگراف و بخشی نیز به‌عنوان مهمانسرای کاشان در نظر گرفته شد (در خصوص این تأثیر غرب بر فرخ خان و سه ایرانی مدرنیست دیگر یعنی میرزا صالح، ابوالحسن و رضاقلی نک: Vahdat, 2017). این بنا پس از انقضای امتیاز تلگراف تحویل اداره پست گردید (نراقی، ۱۳۴۳ و ۱۳۵۲). جدای از شاردن و دیگران، دیولافوا و بعدش ادوارد براون (۱۳۸۴: ۴۰۲) و دالمانی (۱۳۷۸: ج ۲، ۴۸۲)، در این عمارت باارزش سکنا گزیده و از آن تعریف یا عکس ارائه کرده‌اند. این بنای تاریخی که در ۱۳۵۲/۴/۵ با شماره ۹۴۴ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده و حدود ۳۰۰ سال از تخریب در امان مانده و حتی بازسازی هم شده بود، در ۱۱ اسفند ۱۳۵۷ در تزلزل و غوغای انقلاب عامدانه و بی‌توجه به ارزش تاریخی منهدم و نابود می‌شود^۳ (بی‌نام، ۱۳۵۹).

موضوع دیگر مرتبط با عمارت تلگرافخانه و نقش توسعه‌های آن، مربوط به شکل‌گیری اولین عکس‌های کاشان ذیل آن است. ابتدا ارنست هولستر (۱۸۳۵-۱۹۱۱م) آلمانی یکی از کارمندان تلگرافخانه بود که اولین عکس‌های تاریخی اصفهان و تا حدی کاشان را هم به نام خود ثبت کرد. او با اعضای هیئت مهندسی تلگراف انگلستان طی سفری دشوار وارد ایران شد و در خطوط تلگراف بخش‌های کوه‌رود- مرغاب، کاشان و سرانجام اصفهان در جلفای نو اقامت گزید تا مدیریت تلگرافخانه را بر عهده گیرد. وی پس از ازدواج با مریم حق‌نظر تا ۱۸۹۷ بیش از هزار عکس از ایران گرفت که بیشتر تصاویرش مربوط به اصفهان و تعداد اندکی هم از تهران، قم، و کاشان هستند (هولستر، ۱۳۸۲). قدیمی‌ترین عکس‌های اصفهان و از جمله عمارت تلگرافخانه مربوط به وی است. او با دیولافوا در ثبت تاریخی شماری از عکس‌های کهن ایران و کاشان شریک است. به‌عبارتی کار و اقامت وی در بخش تلگراف کاشان نقش مهمی در تاریخ تصویری

داشته و بخشی از تاریخ و احیای گذشته عینی و عکسی کاشان و اصفهان در گرو توسعه تلگراف و عمارت تلگرافخانه بوده است.

اما برای درک اهمیت این زیرساخت، ارتباطی مدرن و نقش تلگراف و سیم‌هایش، خاصه در دو منطقه و اقلیم و فرهنگ، باید به خاطرات انتهای سفر ژان از زیرساخت تلگراف در ایران رو کنیم. در انتهای سفر و در شوشتر، نوشته ژان در این مورد، عیان‌کننده یکی از ریشه‌های مواجهه غلط و نادرست با تکنولوژی و مدرنیسم، به‌علت فرهنگ و قدرت فاسد سیاسی و فساد نهادینه‌شده در فرهنگ عمومی است. او در پایان سفر و پس از تجربه تلخ کارگزاران ناصری در برآورد و تعمیر سد ساوه (۱۹۰) می‌گوید:

«در چند سال قبل که دولت انگلیس امتیاز کشیدن خط تلگراف را گرفت، متعهد شد که در روی تیرهای چدنی یک سیم برای مخابرات دولت ایران اختصاص دهد و بنابراین در جنب اداره‌های انگلیسی، تلگرافخانه‌های ایرانی هم تأسیس شد و شاه هم مسرور گردید که می‌تواند با ایالات ارتباط داشته باشد و به این فکر افتاد که در ولایات و ایالات دیگر هم که از این خط اصلی دور هستند، خط تلگرافی دایر کند تا بتواند از پایتخت با تمام نقاط مملکت ارتباط داشته باشد و به حکام دستوراتی دهد و از حوادث یومیه کشور خود آگاه باشد؛ غافل از اینکه تیرهای چوبی مانند تیرهای چدنی استحکام ندارند. به‌علاوه متصدیان هم به فکر مداخل افتاده و به‌جای تیرهای چدنی، تیرهای چوبی نازک و کم‌دوام به کار بردند و به‌جای دستگاه‌های خوب انگلیسی، دستگاه‌های ازکارافتاده‌ای را خریداری کردند و از دایر کردن چنین خط تلگرافی مباحات نمودند. اما طولی نکشید که به‌واسطه عدم مواظبت و ندیدن تعمیر پس از یک یا دو سال، این تیرها سرنگون گردیدند و سیم‌ها جابه‌جا قطع شد و دستگاه‌ها از کار افتادند. ناچار اولیا برای صرفه و صلاح، دوباره چپار را به کار انداختند. اکنون از این خط تلگراف فقط یک عده کارمند باقی مانده که در خانه‌هایی منزل دارند و کم‌وبیش حقوقی از دولت می‌گیرند و بیم دارند که مبادا دوباره کارمندی برای تعمیر این خط بیایند و آن‌ها را به زحمت اندازند» (۷۰۴).

کاشان دو عصر
از نگاه
دو بانوی غرب



•
•
•
•
•
•
•

نگاه دیولافوا حتی اگر برآمده از خشم و ناراحتی از ظل‌السلطان و حاکمان محلی خوزستان و سد راه بودن آن‌ها برای حفاری و خروج آثار شوش تلقی شود، از حقیقتی عظیم پرده برمی‌دارد.

نخست اهمیت تلگراف و سپس نقش فساد در توسعه/عدم توسعه که با همان کلیدواژه «مداخل» (کسب درآمد و رانت از فروش مقام و منصب) ژان معرفی شده است. این تأثیر را در شهر کاشان نیز همانند کل ایران آن روز شاهدیم. در جایی که کارگزاران سالم، صالح و دانشمند بر مصدر امور و در کثرت‌اند، شهرها را پررونق و ثروت می‌بینیم و در جایی که این‌گونه نیست، فقر و خرابی و تباهی بیداد می‌کند. چهره کاشان در نظر بیشتر سیاحان بعد از دیولافوا تیره، در خرابی و ویرانی ترسیم شده است (نک: ساطع، ۱۳۸۹). به عبارتی با این دو وجه، ثبت و ضبط احوال تاریخی گذشته ما از خلال خارجیان سیاح در موازات سیم تلگراف و از سویی نحوه رفتار ما با یکی از عوامل توسعه، گویای دو نکته کلیدی در توسعه است. تغییر رفتار و نگرش و پرورش کارگزاران و ملوک توسعه‌یافته برای تصدی امور، و توسعه و رشد دادن شهرها و نقاط.

در گزارش دیگر و نوشته اوژن اوبن، که چند سال بعد (۱۹۰۵-۱۹۰۷ یا ۱۲۸۳-۱۲۸۵ش) و هم‌زمان با انقلاب مشروطه در ایران وزیر مختار فرانسه بوده و به کاشان آمده است. نقش تلگراف را در سیاست و اداره شهر بسیار روشن‌تر می‌بینیم. وی هرچند شهر را رو به فلاکت و خرابی ذکر کرده، وقتی به کاشان آمده، شهر فاقد حاکم بوده و امور حکومت را به رئیس تلگرافخانه که یکی از افراد خانواده شیبانی (رقیب خاندان غفاری عصر قاجار) به نام میرزا احمد خان سپرده بوده‌اند. به نظر او کارکنان ادارات پست و تلگراف و در شهرهای مرزی کارکنان گمرک، نخبه‌ترین کارمندان دولتی ایران را تشکیل می‌دهند و در مواقع لزوم مطابق سنت رایج نایب‌الحکومه‌ها از میان آن‌ها انتخاب می‌شوند (اوبن، ۱۳۶۲: ۲۸۱). یا ادوارد براون نیز چند سال بعد دیولافوا وقتی به کاشان پا می‌نهد، در تلگرافخانه که رئیسش را اگانور ارمنی و مسلط به زبان انگلیسی دانسته، اتراق می‌کند و میزبانش رئیس گمرک کاشان به نام میرزا حسین خان است که او را بسیار خوش‌مشرب و خوش‌صحت و اهل موسیقی و تار و حکایت ذکر کرده است (براون، ۱۳۸۴: ۴۰۲).

کارگزاران توسعه / سد توسعه

از نظر دیولافوا یکی از کارگزاران درجه‌یک کاشانی و حتی ایرانی، همان نظام‌الدین غفاری (مهندس الممالک) است که وقتی می‌خواهد چند نفر شایسته در ایران را معرفی کند، نام او را می‌برد (۱۷۱) اما او نیز مغضوب شاه و حکام فاسد گردیده و به تبعید فرستاده شده است. جای وی را امثال حکامی گرفته‌اند که به صرف رابطه با شاه و زنش، به نومنبصی و نوکیسگی رسیده‌اند (برادر پینه‌دوز انیس‌الدوله که به‌واسطه خواهرش که زن شاه است، به حکومت

رسیده‌اند).

به‌زعم دیولافوا تاریخ کاشان در پیوستگی با اصفهان است و با یورش و غارت افغان‌ها در قرن هجدهم، هر دو شهر ویران شده‌اند اما «حاج حسین خان» دوباره این شهر را تعمیر و قصرها و ابنیه مذهبی باشکوه عصر صفوی آن را مرمت کرده است. با توجه به نقشی که برای این فرد در آبادانی آن روز کاشان برمی‌شمرد احتمالاً باید با سهو شنیداری یا قلمی ژان روبه‌رو باشیم و این فرد باید عبدالرزاق خان باشد (به‌رغم ذکر حکومت به نام محمدحسین خان در دو برهه قبل و بعد او (ضرابی، ۱۳۵۶: ۴۰۴) که بعد از معزالدین محمد غفاری (حاکم کاشان پس از کشته شدن نادر در ۱۱۶۰ق) و کناره‌گیری او به‌عنوان دامادش، زمام اداره کاشان را در اثنای حملات مختلف ایام زندیه بر عهده گرفت. او با حمایت و فرمانبری کریم خان زند تا دهه ۱۱۹۰ ضمن رهنمیدن و امن کردن کاشان از یورش مدعیان و طاغیان قدرت (در ۱۱۸۰ق)، برج و بارو و خندق دفاعی کاشان را مرمت و احیا کرده و به‌علاوه بعد از زلزله مهیب ۱۱۹۲ مبادرت به بازسازی کاشان از ویرانه‌ها کرده و بر اساس اشعار صباحی بیدگلی شاعر معاصرش، حتی از اموال شخصی دست به بازسازی بازار و ساخت مدرسه رزاقیه، مسجد، قنات و گرمابه (حمام خان بازار) و سایر امور عمرانی زده و نام بسیار نیکی از خود به یادگار گذاشته است (نراقی، ۱۳۴۵: ۱۵۸). با این حال تا آن عصر از رونق و شهرت صنعت شعربافی و بافندگی کاشان و برند خاصی به نام «شال حسین قلی‌خانی» سخن می‌رود که ظاهراً همین فرد طراح و سرپرستش بود و به‌واسطه شهرتش لرد کرزن، به‌رغم ویرانه و ماتم‌خیز دانستن کاشان در حوالی ۱۸۹۰م (ده سال بعد دیولافوا) آن را عالی‌ترین نمونه هنری ایران قلمداد کرده است (کرزن، ۱۳۷۳: ج ۲، ۱۵ و ۱۷). البته دالمانی که در ۱۳۲۴ق و عصر مظفرالدین شاه به ایران آمده مانند فلاندن این برند را مخمل و ابریشم‌های حسین قلی‌خانی ذکر کرده است (دالمانی، ۱۳۷۸: ج ۲، ۴۸۷).

ژان سلسله‌مراتب سیاسی آن دوران کاشان را حاکم یا نایب‌الحکومه، صاحب‌منصبان او، یساولان، میرزای حاکم و و غلامان برمی‌شمرد. عکسی که از میرزای کاشان و صاحب‌منصبان ارائه کرده به‌نحوی پارادوکسی و به‌رغم خواست او و میرزا، پسرریچة سیاه‌پوستی را به‌عنوان پیشخدمت در خود جای داده که حاوی تمایزگذاری‌های منزلتی و گاه نژادپرستانه است (ژان او را کاکاسیاه عنوان و ورودش به عکس را تصادفی و علی‌رغم خواستش می‌داند. ۲۱۶ تا ۲۱۷). این عکس به‌نحوی معرف نوع لباس و پوشش طبقات مختلف مردم کاشان نیز هست. صاحب‌منصب کاشان نیز بمانند سایر امیران قجری عاشق عکس است و حتی با دادن دوباره و ۴

کاشان دو عصر
از نگاه
دو بانوی غرب



•
•
•
•
•
•
•

صندوق میوه تقاضای ضمنی عکس می‌کند. نام حاکم کاشان که دیولافوا او را لایق ذکر نام ندانسته محمدحسن خان برادر انیس‌الدوله است (نراقی، ۱۳۴۵: ۲۶۷) که ده سال و متناوباً تا ۱۳۱۲ق عهده‌دار آن مقام بوده است. قبل از وی نیز میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان (۱۲۹۹ق) و مصطفی قلی خان سمنانی حاکم کاشان بوده اند (ضرابی، ۱۳۵۶: ۴۰۶).

مهم‌ترین یافته‌ی ژان عارضه‌ امارت‌فروشی و فساد سیاسی در ایران است. او در کاشان از مداخل سخن می‌راند. مداخل عامل فساد و توسعه فقر و تباهی در ایران بوده به‌حدی که زن حاکم کاشان نیز به‌عنوان ارزش و سؤال، مقدار مداخل ژان را می‌پرسد و ناخودآگاه کلیدی‌ترین مفهوم مخل توسعه در ایران برای توصیف ساختار و مجموعه ارتباطات با قدرت و افراد و نهادهایی را که مانع توسعه ایران شده بودند (و کاشان را نیز بعدها از توسعه بازداشتند) و عامل فرهنگ نهادینه‌شده باج و بهره مقام است، هویدا می‌کند.

هرچند در سال‌های بعد، از سفر ژان کاشان در نظر سیاحان رو به ویرانی رفته، می‌توان کاشان را از توسعه‌یافته‌ترین شهرهای ایران در عصر دیولافوا دانست؛ همان‌گونه که ژان می‌گوید: «امروز نیز شهر کاشان یکی از شهرهای آباد و پرثروت ایران است. مردمانش همه هنرمند و صنعتگر هستند. خانه‌ها با خشت و گل ساخته شده ولی تمیزند. دیوارها بلند هستند و کوچه‌ها را از ریزش خاک کثیف نمی‌کنند. تقریباً تمام کوچه‌ها سنگ‌فرش شده و دارای مجاری هستند که آب باران را منتقل می‌کنند. بر سر چاه‌ها تخته‌سنگ‌های بزرگ گذارده‌اند تا عابرین بدون خطر بگذرند و هر روز کوچه‌ها را جاروب می‌کنند و آب می‌پاشند. اگرچه شاید مسافران اروپایی که شهرهای کثیف شرقی را دیده‌اند گفته‌ی مرا حمل بر اغراق‌گویی کنند ولی من اطمینان می‌دهم که آنچه نوشته‌ام واقعیت دارد» (۲۰۹).

برساختن سیمای کاشان در غرب

نقش دیگر دیولافوا، قالب و شکل‌دهی ذهنیت و شناخت غربی‌ها از شرق و ایران و حتی کاشان است. درج یادداشت‌های او در هفته‌نامه‌ی *توردوموند* و چاپ آن‌ها در قالب کتاب در کوتاه‌مدت و چاپ مجدد این یادداشت‌ها در دو کتابش، موج جدیدی از گرایش به باستان‌شناسی از شرق و خاصه ایران را باعث شد. به‌عبارتی کشفیات او به‌نحوی، رقابت و چیرگی یافتن به ذخایر و میراث ایران را در پی داشت. حتی رویکرد و نگاه سیاحان بعدی عمدتاً با انگاشته‌ها و مطالب او پیش‌انگاشته و قالب‌گیری شد. اهمیت کاوش در ایران به‌حدی بود که فرانسه محروم‌شده از امتیاز ناصری با تلاش و سعی آشکار و نهان و توسل به تولوزان و... توانست امتیاز حفاری در کل

کشور را برای شصت سال بگیرد، قراردادی که فرانسه عقب مانده از بریتانیا و بلژیک و روسیه را در موج امتیازفروشی و فساد سیاسی، اداری دربار، دارای انحصار در باستان‌شناسی ایران کرد و بعد از ده سال از سفر و ممنوعیت بازگشتش، پای دموگران را به شوش و ساخت قلعه‌ای به سبک قرون وسطی اما با آجرهای حفاری آنجا باز کرد. پس گزارش او از خزانه شوش در کنار عکس‌های تأثیرگذار، بیشترین اثر را در شروع موج دفینه‌جویی غربی‌ها به ایران داشت. عکس‌های او نیز نقش مهمی در ساخت تصاویر مثالی و افسانه‌ای شرق داشت. مؤید این نظر طرح جلد‌های ویراستاران کتب ژان برای چاپ‌های پس از مرگ اوست. ویراستی از این سرگذشت‌نامه در دو مجلد جداگانه نیز منتشر شده که یکی مربوط به سفر از قفقاز تا تخت جمشید و دیگری از شیراز تا بغداد است. طرح جلد این دو کتاب (چاپ ۱۹۷۰ پاریس) به ترتیب تیمچه امین‌الدوله و مسجد و منار مخروبه شوشتر (ج ۲) انتخاب شده است. شکوه و عظمتی که از تصویر تیمچه (ج ۱) تالو می‌کند، معرف محتوای سفر تا تخت جمشید است و کاشان به عنوان سرآمد آن انتخاب شده است. در حالی که مسجد شوشتر هرچند کهن و ساخته قرن نخست هجری و به‌زعم دیولافوا با نقشه مسجد عمرو عاص مصر قابل قیاس است، خرابی و زخم خوردگی‌اش از فقر و فساد، معرف بقیه سفر او تا بغداد است (کما اینکه در سفر اول نیز از سه منطقه ایران و عراق و ترکیه صرفاً ایران تعریف و تمجید او را برمی‌انگیزد). بدین ترتیب کاشان عروس و گل سرسبد مناطق دیده‌شده و از لحاظ صنعت، رونق، آبادانی و تمیزی، کاروانسراها و تجارت، مطلوب و از لحاظ سیاسی همانند کل ایران نامطلوب ارزیابی شده است. امروزه این ساحت‌ها در زمره شاخصه‌های ارتباطات، زیرساخت، بهداشت و تغذیه، مشروعیت سیاسی، مشارکت و... قرار می‌گیرند.

سیمای زنان

یکی از دستاوردهای مهم دیولافوا گذشتن از محدودیت‌های اعمالی زمانه خود بر زنان و ارائه اطلاعات خوب از قلمرو زنان ایران است (به‌واسطه زن بودن). به‌علاوه شماری از نخستین عکس‌های زنان ایران از اوست. از حدود ۲۳۶ عکس کتاب اولش، حدود ۳۰ عکس به‌صورت مشخص و فیگوراتیو به زنان اختصاص یافته است. از میان این زنان، دو تصویر و مکالمه مهم (علاوه بر ترکان خانم زن شیخ خزعل و پلنگ مشهورش در محمره)، یکی مربوط به زنی به نام فاطمه خانم در آوه و دیگری زن زیبا قلمدادشده حاکم کاشان است. ملاقات ژان با دو زن کاشانی (زن حاکم و زن امام‌جمعه) و انعکاس نظریات آن‌ها را تا حدی می‌توان معرف وضعیت کل زنان

کاشان دو عصر
از نگاه
دو بانوی غرب



آن عصر دانست. ژان با عکسی که از زن حاکم برمی‌دارد به‌نحوی وی را به‌لحاظ ظاهری معرفی زنان ایران می‌کند و کلیسه‌ای از آن‌ها برای غریبان در سال‌های بعد هم می‌سازد. تصویر زیبایی او تعبیری کم‌نظیر است. اما در کنار ملکه زیبایی، شاهدیم که عقب‌ماندگی زنان در کاشان، حول مجادله دو زن صاحب‌منصب حاکم و امام‌جمعه با نقل دیولافوا به خواننده منتقل می‌شود. زن حاکم با نقل اینکه در انگلیس و روسیه، زنان، شاه یا رئیس ارتش شده‌اند، گمان دارد آن‌ها سبیل دارند یا به‌مانند شاه قجری چندین همسر. ژان ضمن تقبیح، یادآور نگاه زن حاکم از خوشبختی زن است، او خوب خوردن و خوابیدن و کار نکردن را معیار می‌داند و ژان را به‌خاطر کار کردن در مقام عکاس باشی تخفیف می‌کند و اطلاعات ضعیفش از جهان را به زن روستایی اما به‌زعم ژان بدون جاه‌طلبی و ساده امام‌جمعه می‌کشد (۲۱۲).



فاطمه در آوه (همان: ۱۷۸)



زن حاکم کاشان (Dieulafoy, 1887: 214)



مردم عادی و هلو فروش (همان: ۲۰۷)



صاحب‌منصبان کاشان و کودک (همان: ۲۰۴)

کاشان‌شناسی
شماره ۱۵ (پیاپی ۲۳)
پاییز و زمستان ۱۳۹۸

این نگاه را تا حدی می‌توان به کل زنان آن دوران تعمیم داد. گفت‌وگوی ژان با زنی در آوه نیز مبین آن است. زن صاحبخانه‌ای، فاطمه نام (۲۵ ساله و با دختری ۹ ساله) که در فقر ناشی از عملکرد حکام، او را دعوت کرده و شامش میوه است، در دفاع از کودک همسری شایع در آن دوران داد سخن می‌دهد و بازتولید اسفبار شرایط زنان را وامی‌نماید و در مقابل او و سایر زنان از ژان، دربارهٔ تنبان وارداتی و شایع شده در بین زنان حرم و گل‌های مصنوعی روی سر آن‌ها سراغ می‌گیرند (۱۹۳) و حتی حاضرند بازوبند نقره‌ای ساخته‌شده از مرجان و مرواریدشان را به ژان بدهند و یکی از آن گل‌ها را بگیرند و ژان ضمن رد این درخواست و دعوت، خود را درویش لاقبای سبک‌بار می‌داند (۱۸۴). فاطمه در مقابل می‌پرسد: «چرا کار می‌کنید. مگر فقیرید؟» او خوشی هر زنی را در این می‌داند که «خوب غذا بخورد و خوب بپوشد و خوب بزرگ کند و خوب استراحت و گردش کند.» ژان می‌گوید پس معلوم می‌شود تمام روز در فکر بزرگ هستید؟ و زن پاسخ می‌دهد البته و هرچند نه تمام روز ولی این کار را سخت می‌داند و سایر مشغولیت‌ها را بعد آرایش، چای خوردن، قلیان کشیدن، دیدن اقوام، دوستان و لذت بردن از همنشینی و همصحبتی برمی‌شمرد (۱۹۴) و این نقل‌نمایندهٔ زنانی است که بنا به روایت ژان، صدایشان محو، گنگ و گم و برایش نامعین بوده و در نهایت موجب ترک مجلسشان شده (یک مصاحبه و مشاهدهٔ میدانی و اندرونی از سوی دیولافوا). به عبارتی سقف مطالبات زنان را در نیازهای اولیه و زیستی و در سطح طبقات قدرتمند و ثروتمند تا حدی در امنیت و مقام باید دانست. با این نگرش، بعید بود توسعهٔ برون‌زا، وارداتی و از نوع رضاخانی هم به‌رغم نزول مشروطه بتواند تغییری در انتظارات دهد. ژان در جایی دیگر و سه سال بعد، در سفرنامهٔ دومش تحلیلی که از مسائل زنان می‌دهد، بیشتر قابل تعمق و بازنمای وضعیت و مشکلات زنان کل کشور است: فقر، ضعف بدنی، نازایی و بیماری‌هایی چون آبله (در بوشهر ۱۸۸۴)؛ از جمله مسائل مورد اشارهٔ اوست (دیولافوا، ۱۳۷۶: ۵۸).

در کنار سوگیری‌ها و اروپامحوری‌های ژان و نیز نگاه بعضاً استعماری و عتیقه‌جویی، انتقال آثار شوش به موزهٔ لور به صرف بخشش یک مدال (دیولافوا، ۱۳۷۶: ۲۹۴) یا شکستن سرستون با کلهٔ گاو بالدار شوش با پتک و حمل به لوور (همان: ۲۸۰)، در مجموع ژان را باید زنی نادر و فراتر از زمانهٔ خود بدانیم. زنی کنجکاو و کتابخوان و جسور و خطرپذیر که قبل از رسیدن به هر شهر، کتب تاریخی و مطالب نگاشته‌شده دربارهٔ آن را مرور و مطالعه کرده و حتی آن‌ها را نقد می‌کند (گاه در سفر به منابعی استناد می‌کند که تا آن روز تصحیح و چاپ سنگی آن‌ها را در ایران هم نداشته‌ایم مانند تاریخ علیرضا در مورد زندیه، ص ۴۴۳). در مورد کاشان، وی از نادر

افرادی است که فرضیه بنای کاشان و وجه تسمیه آن‌ها با زبیده زن هارون‌الرشید را که بسیاری از مورخان و نویسندگان تکرار کرده‌اند، نقد می‌کند و آن را ساخته‌پرداخته برخی مورخان اسلامی می‌داند که خواسته‌اند آبادی و ساخت آن را به مسلمانان نسبت دهند. دلیلش را هم اعزام بیست هزار سرباز از کاشان و قم برای آخرین پادشاه ساسانی به روایت ابن‌الاثیر می‌داند (۲۰۷). البته به نظر می‌رسد منبع درست ابن‌اعثم و *تاریخ الفتوح* او باشد. با این حال در متن اصلی (Dieulafoy, 1887: 194) این واژه Ibn el- Acim درج شده و مترجم آن را به ابن‌الاثیر برگردانده است.

تانیا و نگاه روزمره و نیمه‌شرقی: کاشان دهه ۱۳۱۰

تانیا پس از ورود به ایران (مرداد ۱۳۱۱/ اوت ۱۹۳۲) و گذشت حدود یک سال، برای اولین بار در آبان ۱۳۱۲ از نهاوند (به دلیل ثمربخش نبودن حفاری‌هایشان) وارد کاشان می‌شود و در خیابان منتهی به فین در خانه‌ای سنتی با حوض و کاشی‌های آبی اقامت می‌کند (۶۵). نخستین بازدیدش از بازار کاشان است و در چشمش علاوه بر کاروانسراهای پر از بار و شتر، صنعتگران و صنوف مسگر، پنبه‌زن (که با دیدنش به اشتباه از دیولافوا ایراد می‌گیرد که چرا آن‌ها را موسیقی‌دان تصور کرده، ۶۷)، قلمزن، نقره‌کار، گلابگیر، رنگرز، طحان و مهم‌تر از همه قالی‌باف برجسته است. پس از آخرین اقامت در کاشان (دسامبر ۱۳۱۶/۱۹۳۷ش) با خروج از ایران و از سر گذراندن مرارت‌های سفر به سایر کشورها و جنگ دوم جهانی، برای دومین بار در ۱۳۲۵ش به شوش می‌رود و برای سال‌ها در قلعه شوشی دموورگان (تا آخر مأموریت یعنی ۱۳۴۶) اقامت می‌گزیند. به عبارتی نگاه او به کاشان حاصل بخش اول سفرش به ایران و قبل از جنگ جهانی دوم است و از این لحاظ که اقامتی گذرا و موقت و در قیاس با شوش، حضوری کوتاه و همان ابتدای ورود به ایران را در کاشان دارد، با دیولافوا شبیه است. به علاوه همسرش بعد از بازگشت و در خلال رفت‌وآمدها دکترایش را می‌گیرد و به عبارتی می‌توان حتی بین دو مقطع حضور گیرشمن‌ها در ایران تمایز نهاد. حضور آن‌ها در کاشان در مقطع اول، و دوران پختگی و تجربه بیشتر آن‌ها در حفاری و فرهنگ و باستان‌شناسی حاصل مقطع دوم (اقامت شوش) است. به عبارتی دوران اول شاید در تداوم همان نگاه عتیقه‌محور به آثار با دیولافوا در اشتراک باشد. لذا عمده یادداشت‌های تانیا نیز مصروف شوش و جنوب غرب ایران شده است. اما می‌توان گفت اهمیت این یادداشت‌ها به اندازه یادداشت‌های ژان (چه کمیت و چه کیفیت) نمی‌رسد؛ چراکه در سال‌های ناآشنایی و اول اقامتشان بوده و تانیا بیشتر اقامتش در ایران را در شوش و عمدتاً محیطی خارج

شهری گذرانده است. لذا استنتاج‌های ما نیز مبتنی بر این ویژگی یادداشت‌های اوست. تانیا در همان اول سفر کاشان از مرمت و کدگذاری آثار سیلک به‌علت حجم بالای کار، ابراز ناراحتی و ستوه می‌کند و از اداره باستان‌شناسی کمک می‌طلبد. با توجه به عدم دستاورد در نهبوند، گنج سیلک موفقیت بزرگی برای آن‌ها بود و گیرشمن با این موفقیت، به دوران جدید ماندگاری ربع قرنی در ایران وارد شد و پروژه سیلک کاشان امور و پروژه‌های بعدی‌اش را تا حدی تضمین کرد و نقش مهمی در ماندگاری و شهرت بعدی او در ایران آفرید. هرچند تانیا در سه دوره متوالی در کاشان به سر برده، یادداشت‌های او به رخدادهای اجتماعی به‌نحوی کوتاه و گاه در حد جمله و نام پرداخته است (مگر برخی وقایع مثل عروسی دختر صاحبخانه و...)^۴.

زنان

اولین حوزه‌ای که انتظار واکاوی را از زنی چون تانیا داریم، خود عالم زنان است. آنچه تانیا به‌واسطه زن بودن از زنان کاشان ترسیم کرده به‌دلیل عدم علایق اجتماعی و فکری، به پای غنای نوشته‌های ژان نمی‌رسد. اما اولین تصویر ثبت‌شده او از کاشان، بازار و مهم‌تر کار و وضعیت سخت زنان قالی‌باف است. زنان و قالی‌بافی با کودک در درون شال و بسته به آن‌ها و چهارزانو و شیر دادنشان در زیرزمین‌های کم‌نور، بیشترین اثر را در این صنف بر تانیا نهاده و موجب تأمل و نگارش بیشتر او درباره این شغل و خاصه زنان قالی‌باف و سخت‌کوش کاشان شده است (۶۷ و ۶۸). دستمزد این قالی‌بافان در سال ۱۳۱۲ روزی یک ریال گزارش می‌شود.^۵ به‌عبارتی زنان کاشان، سختکوشی و البته کار سخت و در تاریکی (نور و هوای کم) و همراه با کودکانشان و شیردهی به آن‌ها مهم‌ترین و اولین ویژگی دهه ۱۳۱۰ بوده است.

به‌علاوه اولین برخورد و بازدید او از کاشان با یادکرد زن هموطنش دیولافواست. احتمالاً تصور قبل از بازدیدش از یادداشت‌های دیولافوا به‌صورت قبلی اثر پذیرفته بوده و ژان درصدد مقایسه بازار کاشان زمان دیولافوا و ورودش به کاشان ۱۳۱۲ بوده است. با این حال این نگاه با نقد (تا حدی ناموجه) دیولافوا در مورد پنهان‌زنان نیز همراه است. چهره دیگری که از زنان داریم در عروسی‌های کاشان است. سوای از نوع برگزاری دو نکته قابل تأمل است. تانیا در مجلس عروسی با سؤالات زنان در خصوص داشتن و نداشتن بچه و چرایی آن مواجه می‌شود و آن را «پرسش‌های همیشگی» زنان (در ایران) بازتاب می‌دهد و پاسخ خود را مبنی بر اصلاً بچه نخواستن در «کشوری که به‌زعم او «خدا زن را فقط برای بچه‌دار شدن آفریده» (۸۱) مایه بهت و حیرت زنان دانسته است. از سویی دیگر به روشن کردن لامپ در تاج گل و موهای عروس با

باتری اشاره می‌کند و همین مد را در نهادند هم گزارش می‌کند. با توجه به بی‌برقی آن دوران فراگیری برخی از مدهای خارجی در میان زنان و کاشان را در این مورد نیز شاهدیم.

دانشوران همراه و مؤثر بر آینده ایران

حضور چند شخص فرهنگی با آن‌ها در حفاری‌های کاشان در سه فصل مورد تأمل است که یکی ماکسیم سیرو و دیگری ژرژ کونتو (استاد گیرشمن، پزشک و مدعوی جشن هزاره فردوسی، ص ۷۸) است. ماکسیم سیرو که در فصول حفاری کاشان با تیم گیرشمن همراه است، نقش زیادی در شناخت نیاسر و بعدها طراحی دانشکده معماری دانشگاه تهران به همراه آندره گدار و محسن فروغی دارد. مهم‌ترین نقش سیرو را علاوه بر مشارکت در تهیه کتاب چندجلدی آثار ایران به همراه آندره گدار (۱۳۸۷) باید در نشر مقالات مختلف و کتاب راه‌های باستانی ناحیه اصفهان و بناهای وابسته به آن‌ها و کاروانسراهای ایران و حتی مساجد روستایی اصفهان (سیرو، ۱۳۵۷ الف؛ ۱۳۵۷ ب؛ ۱۳۵۹) دانست که به واسطه تدوین نقشه و عکس و شرح اماکن راه‌های کهن دانش ما از گذشته را بیشتر و مهم‌تر حفظ کرد. شماری از آثار، ابنیه، کاروانسراها و آتشگاه‌ها و راه‌هایی را که سیرو ثبت و ضبط کرده، امروز دیگر بر عرصه خاکی نیستند و تنها به یمن کوشش او از گزند زمان و کم‌توجهی مصون مانده‌اند. به علاوه سیرو نقش مهمی در ایجاد یک معماری مدرن اما با نگاه به سنت در ساخت هتل عباسی اصفهان ایفا کرد که می‌تواند برای معماران و برنامه‌ریزان شهری ما برای حفظ سنت در کالبد و بافت زنده شهری امروز و مدرن درس آموز باشد. البته شخص دیگر ایرانی مؤثر و حامی و همراه گیرشمن‌ها خاصه در حفاری‌های بعدی و شوش آن‌ها محسن فروغی است که در طراحی و ساخت موزه شوش توسط گیرشمن نیز نقش مهمی ایفا کرده است. او شاید تنها صاحب‌منصب ایرانی است که همراه و پیگیر مجدانه فعالیت‌های آن‌ها بوده است. لیکن نقدهایی درخصوص خروج آثار باستانی و... به او شده است (مجد، ۱۳۸۸). به هر حال نقش سیرو (در کنار آندره گدار) و نقشه‌های تهیه‌شده او مشابهت‌های زیادی با کار مارسل دیولافوا و تهیه نقشه از اندرونی حاکم قم و نقشه مسجد اصفهان دارد؛ زیرا یکی از نیکویی‌های نوشته‌های سیرو تهیه عکس و نقشه و ایجاد یک گنجینه خوب از آثاری است که شاید اینک در بین ما نباشند. به عبارتی مشابهت دوم سیرو با دیولافوا نیز در اینجا ضبط عکس و تصاویر عینی از آثار باستانی است. نفر دیگر همراه گیرشمن‌ها ژرژ کونتو (۱۸۷۷-۱۹۶۴) است. او دانش‌آموخته باستان‌شناسی و زبان‌های ایران و سرپرست بخش عتیقه‌های شرقی موزه لوور بود و در کاوش‌های بین‌النهرین و ایران شرکت داشت و از وی در

مدیریت و یا همراهی در کاوش‌های نهاوند (۱۹۳۱) و بخش‌هایی از شوش (۱۹۲۴-۱۹۲۸) و در مقاطعی سرپرستی هیئت باستان‌شناسی فرانسه در ایران نام برده شده است (معصومی، ۱۳۹۱: ج ۱، ۸).

با این حال و به‌رغم نقش‌آفرینی مهم سیرو در مطالعات باستانی ایران و مقالات متعددش و نیز حضور در هیئت همراه گیرشمن‌ها از یک سو و نیز دعوت کونتینو به هزاره فردوسی در ۱۳۱۳ش و حتی ورود نخستین بار رومن گیرشمن به ایران جهت حفاری‌های تپه گیان نهاوند (سال ۱۹۳۱) در معیت او که نقش استادی او (و نیز شماری از ایرانیان باستان‌شناس مانند مقدم) و سرپرستی بخش لوور را داشت (۲۶۵) ذکر و توصیف چندانی از آن‌ها در کتاب تانیا نمی‌یابیم.^۶ اگر این امر را به حساب عدم شناخت یا آشنایی تانیا نگذاریم، ضرورت محوریت گیرشمن‌ها نیز در علل، جایی را خواهد یافت (صرفاً ۳ بار از کونتینو در کتاب ذکر شده است). این امر علاوه بر دیولافوا شامل هموطن دیگرشان رولند دمکنم که قبل از آن‌ها (۱۹۲۸-۱۹۴۵) در شوش مسئولیت حفاری فرانسه را داشت و نامی از وی در کتاب نیست، نیز می‌شود.

باستان‌شناسی نه کاملاً علمی سیلک

گیرشمن با هیئت باستان‌شناسی فرانسه، اولین بیدارگر روح خفتگان سیلک هستند. هرچند فعالیت‌های باستان‌شناسی او باعث تداوم حفاری‌های بعدی و تلاش برای شناخت این تمدن چندهزارساله شد، اما روش او را با معیارهای امروز چندان هم علمی نمی‌توان تلقی کرد. به‌علاوه از میان چهار نسل فرانسوی باستان‌شناس و فعال در ایران باید بعد از دیولافوا، دمورگان و گیرشمن صبر می‌کردیم تا ژان پرو (۱۹۲۰-۲۰۱۲) جایگزین او شود و عرق ایران‌دوستی و صبغه علمی بیشتری به حفاری‌های آن‌ها دهد.

تانیا علت حضور در سیلک را درخواست لوور و قاچاق و فروش عتیقه به آن گزارش کرده است. چون موزه لوور شاهد ارائه و انتقال چندین ظرف و به‌عبارتی دقیق‌تر سفالینه‌های لوله ناودانی بود و اطلاعات اشیا خریداری‌شده را به گیرشمن داده بود، وی با اتکا به عکس ارسالی آن‌ها، به‌دنبال این اشیا بود و حدس می‌زند به‌علت لوله دماغه‌ای بودن، این آثار فقط در گورها و قبور با تدفین مقدس یا نذری و قربانی باید موجود باشند. به‌عبارتی یک هدف یافتن این آثار بوده است. لذا برای کشف گورهای قدیمی، گیرشمن گروه‌های سیاری تشکیل می‌دهد تا با کوفتن میله آهنی بر زمین ژرف‌یابی یا به‌عبارتی گوریابی کنند (۶۸). این کار نتیجه داده و دویست گور شکافته شده و با اموات، اشیا، سفالینه، اسلحه و جواهر و همان گلدان‌های نقاشی‌شده لوله‌دراز ناودانی کشف

می‌شوند (۶۹). با این حال در تپه سیلک، نخستین بار، لایه‌نگاری استوار و دقیقی انجام گرفت و از آن پس، عملیات باستان‌شناسی به‌تدریج علمی‌تر و روشمندانانه‌تر شد و از صرف کشف و جمع‌آوری اشیاء برای گنجینه‌ها و موزه‌ها که پیش‌تر وجهه اصلی همت حفاری‌های باستان‌شناسی بود، فراتر رفت و با نخستین نشریه باستان‌شناسی ایرانی تحت عنوان *آثار ایران* به فرانسوی و تشکیل مؤسسه جدید باستان‌شناسی ایران در سال ۱۹۲۸م که ریاستش را تا ۱۹۶۰م آندره گدار، مؤسس موزه ایران باستان بر عهده داشت، تفوق فرانسه همچنان محفوظ ماند.

تغییرات لباس

روند تغییر لباس محلی به کت و شلوار را در یادکرد کاظم نام کاشانی^۷ و از کارگران هیئت گیرشمن با گزارش تانیا مسجل می‌یابیم. به‌علاوه عکس تاریخی او از لباس قبل و بعد این کاشانی همراه گیرشمن‌ها، یک سند قابل توجه در بررسی تغییرات لباس عصر ناصری به پهلوی است. در عکس اول، لباس بومی و محلی کاشان در تن یکی از کاشانیان همراه هیئت در سال‌های ۱۳۱۲ (کاظم) و سپس در اواخر دهه چهل، در هنگام دریافت مدال دیده می‌شود. این تغییر حسب یادداشت‌های تانیا در همان سال‌های ۱۳۱۶ به کت و شلوار و کلاه صورت می‌گیرد و حتی به نشانه تشخیص و تمایزگذاری و القای ارتقای شغلی و طبقاتی در میان سایر شهروندان ملبس به لباس محلی هم تبدیل می‌گردد (۱۳۵ و ۱۳۶). تغییراتی که سرعت آن‌ها در اواخر پهلوی اول افزایش چشمگیر می‌یافت. روندی که به‌سرعت انجام و محمل تشخیص و تیرج در شهر هم شده بود. با این حال این تغییر لباس حتی صنف و گروهی سنتی چون دراویش را که عمدتاً ملبس و حافظ این گونه لباس بوده‌اند، در بر می‌گرفت؛ زیرا تانیا عکسی از درویشی با کت و شلوار و جلیقه و زنجیر طلا و عینک می‌دهد که صرفاً با ردا و پوسته عبای سنتی مزین شده است.



لباس محلی کاشان در تن کاظم در سال ۱۳۱۶
(همان: ۱۳۵ و ۵۱۶)



درویش بزرگ در کاشان
(گیرشمن، ۱۳۸۹: ۱۳۹ و ۵۲۸)



تصاویر کاظم و احمدین (کاشانی) و گیرشمن‌ها هنگام اعطای مدال فرانسه در سال ۱۳۴۲ش
(گیرشمن، ۱۳۸۹: ۴۳۶ و ۵۴۸)

اروپامحوری به‌رغم پرورش سفرای فرهنگی کاشان

یکی از ویژگی‌های گیرشمن‌ها وجود نوعی اروپامحوری و اهمیت اندک به دانشوران ایرانی است. اگر از نقد و طعن پیوسته تانیا بر بازرسان میراث فرهنگی و ناظر بر کار آن‌ها بگذریم (که نفر در امان مانده آن‌ها توللی شاعر و ناظر بر کار آن‌ها در شوش است)، یادکرد چندانی از مقامات فرهنگی یا دانشور ایرانی در ربع قرن اقامت آن‌ها نمی‌بینیم. هرچند کم‌سوادی و بی‌توجهی به میراث توسط متولیان و روشنفکران ما در آن عصر قابل تأمل، تأسف و پذیرش است اما گیرشمن‌ها عموماً به‌دنبال ارتباطات سیاسی (شاه، فروغی‌ها و...) و یا خارجی به نظر می‌رسند و ظاهراً کمتر به ارتباطات فرهنگی و علمی خاصه با ایرانیان توجه داشته‌اند. عمده حمایت‌های خود را از لوور فرانسه یا کنسرسیوم نفتی در شوش دریافت می‌کردند و اهمیت چندانی به ادارات باستان‌شناسی محلی نمی‌دادند و آن‌ها را با بی‌سوادی و تنبل دانستن تخفیف هم می‌کردند. به‌رغم این نگرش اروپامحور و از بالا، ناخواسته و در سطوح پایین چندین سفیر فرهنگی و نماینده را با خود همراه کردند که از اتفاق کاشانی بودند و از کاوش‌های سیلک تا سال‌ها بعد و در شوش همراه آن‌ها شدند و دانش مرمت را فراگرفتند.

کاشان دو عصر
از نگاه
دو بانوی غرب

سفرای فرهنگی کاشان از طبقه کارگر را باید سه سرکارگر یا افزارمند کاشانی دانست که تا آخر کاوش‌های شوش با آن‌ها هستند و ضمن قرار گرفتن در زمره خوشنام‌ترین افراد در کتاب

تانیا مفتخر به دریافت مدال از کشور فرانسه هم می‌شوند (۵۴۸). این سه تن، دو احمد نام (مقنی و بنا) و کاظم (در کنار فردی به نام محمد کریمی) ذکر شده اند که خود در یک ربع قرن همانند تانیا باید ناخواسته باستان‌شناس یا دستیار او شده باشند. این سه تن در نقش کارگران و دستیاران تنها ایرانیان تعریف و تمجید شده تانیا هستند که خود مؤید نگاه اروپامحور آن‌ها نیز هست. سوای از اشتباهات لغوی یا ناشی از برخورد اول تانیا و برداشت غلط هر غربی تازه‌وارد به فرهنگ شرقی، نکته مهم نگاه اروپامدارانه هر دوست. ابراز ناراحتی از نظارت بازرس بر آن‌ها به دلیل عدم توجه به خرده‌سفال‌ها و تمسخر و متهم کردن اوی شرقی به تنبلی و در مقابل سخت‌کوشی غربی‌ها (۸۲) و بی‌سوادی پزشک کاشی (۱۳۴) و مأمور پلیس راه (۱۳۲)، یکی از مظاهر اروپامحوری است. اگر حتی توضیحات ناکافی تانیا در مورد نوع و تعداد اکتشافات و اهمیت آن‌ها به حساب عدم علاقه و کم‌دانشی او بگذاریم، نگاه عتیقه‌گرا و تقسیم‌گنایم و انتقالشان به لوور هنوز پابرجاست. چه تقسیم کشفیات به قید قرعه (۱۴۱) و استفاده از واژه عتیقه (۱۴۰) در تعارض با کار فرهنگی و باستان‌شناسی است.

تحولات اجتماعی مهم

تغییرات اجتماعی و سرعتشان در نگاه تانیا و کتابش ولو با شواهد اندک ارائه شده نیز قابل ردگیری است. علاوه بر وجود بیماری تیفوس و درگیر شدن چندروزه هیئت آن‌ها در کاشان که حاکی از تداوم وضعیت نه چندان مطلوب بهداشت و درمان از زمان دیولافوا تا زمان ژان است^۸ به لحاظ سیاسی حضور خارجیان (همسر روسی پزشک کاشان) و خاصه تبعیدشدگان روسی در کاشان سال‌های ۱۳۱۲، قابل توجه و حاکی از تعیین کاشان آن عصر به عنوان تبعیدگاه سیاسی (در این مورد روسی) است.^۹ توجه به آثار باستانی کهن (کشف چهارطاقی نیاسر و کاوش‌ها و نوشته‌های ماکسیم سیرو و از هیئت همراه گیرشمن)، تغییرات لباس و پوشش (و جایگزینی آخرین لباس محلی کاشان آن با کلاه پهلوی و کت و شلوار و کراوات) و نیز تغییر نگاه ملموس به آثار باستانی و مهم‌تر از همه، تغییر بافت و کالبد شهری کاشان را در این سال‌ها شاهدیم. این تغییر منجر به قطع تداوم بازار یکپارچه شرقی غربی کاشان و ایجاد خیابان بابا افضل و از بین رفتن هویت بخش‌های پانخل و... شد. مهم‌تر اشاره به طرح نوسازی کاشان و طرح ظاهراً عجیب کشیدن خیابانی از میان بازار است. اگر اغراق گوینده‌اش که مهندس انگلیسی‌دان کاشانی ذکر شده است (و درصدد خواستگاری غیابی از خواهران تانیاست) نباشد (۱۳۸) اوضاع آن سال حاکی از شروع تغییرات

عظیم کالبدی در شهر و بازار مهم کاشان است. بر اثر این تغییرات و خیابان‌کشی‌های جدید، علاوه بر دوطرفه و قطع شدن بازار بزرگ کاشان، تأثیراتی کالبدی پدید آمد که به علت عدم نگاه جامع و دخیل‌کننده فرهنگ و گذشته، منجر به انزوای بازار و تغییرات عظیم در این بافت مهم از میدان کهنه تا میدان سنگ و دروازه دولت شد. به عبارتی دوران گذر تانیا به کاشان دوران خداحافظی با سنت و گذشته‌ها و شکل‌گیری نطفه جدید از هویت کاشان چه به لحاظ کالبدی و چه فرهنگی و اجتماعی بود. این دوران را می‌توان شروع توریستی و صنعتی شدن کاشان تا عصر حاضر دانست. بر اساس گزارش نراقی (۱۳۴۵: ۳۲۴) در سال ۱۳۱۲ فرماندار کاشان احمد صدری بوده که با کوتاه کردن دست اخلاط‌گران، مبادرت به انجام اصلاحات عمومی و از جمله تهیه نقشه شهر و احداث خیابان‌های پهلوی و صبا و تأسیس مدارس نموده است. به نوشته او در سال ۱۳۱۳ با تأسیس شرکت سهامی ریسندگی در کاشان و ورود اولین نمادهای صنعت و ماشینیسیم و تولید برق و بخار، احتمالاً اولین شب‌های برق‌دار کاشان به وقوع پیوسته است؛ زیرا با ایجاد توربین بخار ۶۴۰۰ کیلوواتی، در کارخانجات رسیدگی کاشان که حدود ۲۵۰۰ نفر کارگر داشته، ۳۰۰۰ کیلووات برای تأسیسات شرکت و ۷۰۰ کیلووات برای تأسیسات شبکه برق شهر و سازمان آب به مصرف می‌رسیده است. این امر با تأسیس کارخانجات مخمل و ابریشم کاشان در ۱۳۳۵ (لاجوردی) تداوم یافت (همان: ۳۲۸).

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

در جدول زیر خلاصه‌ای از نگاه‌های دو زن ارائه می‌شود.

ویژگی‌ها	ژان دیولاقوا	تانیا گیرشمن
حیوانات- تحصیلات	۱۸۵۱-۱۹۱۶م، تولز فرانسه؛ مجسمه‌ساز و طراح	۱۹۰۰-۱۹۸۴ روسیه-فرانسه/ دندان‌پزشک
زمان حضور در کاشان	۷ تا ۱۴ اوت (آگوست) ۱۸۸۱ به مدت یک هفته مرداد ۱۲۶۰ش، دوشنبه ۱۲ رمضان ۱۲۹۸ق تا یکشنبه ۱۸ رمضان	آبان ۱۳۱۲ تا بهمن (۱۹۳۴) شهریور تا آذر ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) مرداد تا دی ۱۳۱۶ (۱۹۳۷-۱۹۳۸)
نقاط بازدید و روایت شده	بازار، صنایع نساجی و مسگری، عمارت تلگرافخانه، باغ فین، تیمچه امین‌الدوله، منار (میل) زین‌الدین، مسجدجامع، کاروانسراهای	بازار، صنایع، زنان قالی‌باف زیرزمین، باغ فین و حمام خرابه آن، نیاسر

کاشان دو عصر
از نگاه
دو بانوی غرب

	نصرآباد و پاستنگان	
شخصیت‌های مهم مورد استناد	حاکم (محمدحسن خان)، انیس‌الدوله (خواهر حاکم کاشان)، فرخ خان غفاری / امین‌الدوله، زن حاکم و امام‌جمعه کاشان، میرزای حاکم، مهندس المالک کاشانی / نظام‌الدین غفاری	ماکسیم سیرو، ژرژ کونتسو (۱۳۱۲) فرماندار کاشان، رئیس نظمیه (صاحبخانه تانیا)، شاعر کم‌بینای کاشان حسن نصری، سه کاشانی همراه ربیع قرنی گیرشمن‌ها (احمدین و کاظم)، درویش مدرن و مطلا، کدخدای نیاسر
برداشت‌های غلط	استناد به ابن اثیر به‌جای ابن اعثم کوفی در تاریخ کاشان (احتمالاً ابن اعثم بوده است و ناشی از سهو مترجم) اشاره به حاج حسین خان به‌عنوان بازسازنده و احیاگر کاشان بعد افغان‌ها (که احتمالاً باید عبدالرزاق خان باشد).	استناد غلط به دیولافوا (پنبه‌زنی بازار)، مهر مکه و تراشیدن جلوی سر به دلیل نماز (۶۹) صنوبرهای باغ فین (به‌جای سرو)، قاجاری دانستن باغ فین (۷۱) نی حصار (نیاسر ۱۳۶)
نکات مهم	دمای ۴۶ درجه مرداد ۱۲۶۰ ش نقش عمارت تلگرافخانه یا مهمانسرای عباسی در سفر ژان رد علمی فرضیه بنای کاشان توسط زبیده و عدم پذیرش برای اولین بار در میان خارجیان ریخت دایره‌ای شهر (تأیید نظریات اولتاریوس و شاردن، ۲۱۰) منظره قنات‌های وسیع در ورودیه نصرآباد رخداد سفر در (۱۸۱۲) رمضان ۱۲۹۸ ق و عدم نمود رمضان و نیز مسجد تازه‌ساز آقابزرگ در سفرنامه ساز ارگ و نواختن با آن در تلگرافخانه کاشان (۲۱۰)	سوخت غالب چوبی در کاشان (گازگرفتگی با زغال) شروع تغییر لباس محلی در کاشان بدطعمی کلوچه حیوانی کاشان در نزد خارجیان شکل عروسی‌ها همسر روسی پزشک کاشان شروع نوسازی کاشان و کشیدن خیابان وسط بازار تقسیم غنایم و عتیقه به قید قرعه شیوع بیماری‌های مسری و تب شدید تیفووسی ۸ روز تفکر اروپامحور نسبت به بازرس و بی‌توجهی به برخی یافته‌ها و کشفیات غیراصولی کشف آتشکده نیاسر در زمستان ۱۳۱۶
مهم‌ترین رویداد	ساخت و استفاده از کاروانسرای تازه (امین‌الدوله) ساخته ۱۸۶۵ م	اجرای طرح نوسازی کاشان در دهه ۱۳۱۰ (خیابان‌کشی از بازار)

کاشان‌شناسی
شماره ۱۵ (پیاپی ۳۳)
پاییز و زمستان ۱۳۹۸



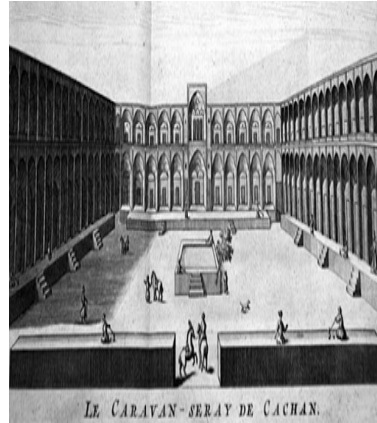
•
•
•
•
•
•
•

در نگاه دو سیاح فرانسوی، بناها و آثار معماری اعم از زیر یا روی زمین بیشترین نقش را در شکل‌دهی نگاه آن‌ها و غریبانی داشته است که متأثر از گیرشمن و دیولافوا بوده‌اند. در کاشان علاوه بر سیلک این کاروانسراها بوده‌اند که هوش و تعجب را از آن‌ها ربوده‌اند و معرف شاکله و ساختار کالبدی کاشان و برسازنده نگاه هنرجو و معمارانه آن عصر بوده است. تا جایی که بازار تاریخی و کهن در سایه کاروانسرای امین‌الدوله^{۱۰} معنا شده است. به‌علاوه نه تنها کاروانسراهای تجارتی درون‌شهری و باشکوه، بلکه کاروانسراهای مسافرتی برون‌شهری ایران تنها در کاشان و اطرافش، شکوه و عظمت و رونق و حیات و هویت زنده خود را در کل ایران داشته‌اند. کمتر شهری جز کاشان چنین بازنمایی موفقی از توسعه در شمال و حیات کاروانسرای دارد. لذا شهری که نماینده زنده ماندن این گونه معماری و ارتباطی است، اینک باید بتواند چنین میراثی را زنده کند و دوباره به رونق توریسم و فرهنگ و اقتصاد شهر بازگرداند. حفظ و مرمت و ادغام این مکان‌ها در هویت پویای شهری، درس توسعه مبتنی بر فرهنگ و سنت برای کاشان بازمانده بر دامن کویر است.

نقطه اشتراک دیگر دو زن و سرگذشتنامه‌هایشان، شکل‌گیری عمر و هویتشان بر میراث فرهنگی ایران و کاشان است. دیولافوا با شوش و گذر از کاشان شهره شد و گیرشمن با برهم‌زدن خواب سیلک و سپس شوش بازمانده از دموورگان و دومنکم. مهمانسرای عباسی یا دولتخانه/تلگرافخانه به‌عنوان قدیمی‌ترین بنای صفوی کاشان، خاطره‌ساز و تا حدی ایجادگر روزنوشت‌های دیولافوا، در رفاه و نگاهی شاد و در رشد به کاشان نقش آفریده و چند دهه بعد، این سیلک باستانی است که گیرشمن تازه‌آمده به ایران را به ماندن و کاویدن ایران و چنگ یازیدن به گذشته‌های ایلامی و قبلش امیدوار کرد. هرچند او نیاکان کهن کاشان را به شوق آثاری برای لوور از خواب کهن بیدار کرد و چون اسلافش به لوور انتقال داد، به نظر می‌رسد کوتاهی و غفلت معاصران به میراث کهن نیز کم نبوده است. در عصر معاصران، عمارت صفوی فرو ریخته شد و حسرت چهارباغ کاشان باقی ماند و در سیلک هم با تصرف محوطه باستانی، در آزمون دوستی و توجه به نیاکان سربلندی چندانی حاصل نشد اما سیلک و تلگرافخانه می‌تواند گنج مخفی کاشان برای توسعه باشد.^{۱۱}



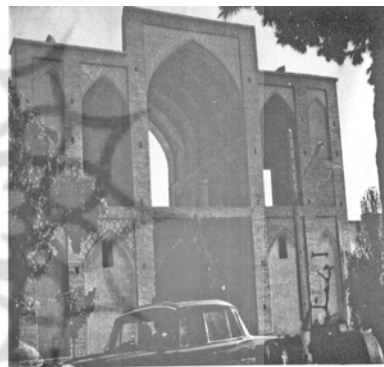
کاروانسرای بزرگ کاشان در ۱۹۰۷
(دالماتی، ۱۳۷۸: ج ۲، ۴۸۲)



نمای اولیه مهمانسرای عباسی و محل تلگرافخانه
(شاردن، ۱۳۷۴: ج ۲، ۵۳۶)



تخریب عمارت تلگرافخانه ۱۳۵۷



عمارت تلگرافخانه تا ۱۳۵۷

نگاهی که دو زن از کاشان عصر خود ارائه کرده‌اند، سیمای کاشان پررونق و رشد (دیولافوا) یا در حال مدرن شدن و پذیرش تمدن غربی (عصر گیرشمن) است. در عصر ناصری و فساد سیاسی، شیوع گرسنگی و فقر در اکثر شهرها، رونق صنعت، تجارت و تمیزی کوچه‌های کاشان است که این شهر را در چشم دیولافوا برجسته و در رشد قرار داده است. اما در زمانه پهلوی تانیا، این بازار کاشان است که به تیغ جاده و طرح نوسازی سپرده می‌شود و سیلک شصت سال بعد به همان عارضه شوش دیولافوا مبتلا می‌شود. در حالی که ما شصت سال جلو آمده‌ایم، به نظر می‌رسد حاکمان و زنان ترقی‌ای در قیاس با عصر دیولافوا نداشته‌اند. زن روسی پزشک کاشان و زنان فرماندار و رئیس نظمیۀ کاشان که اصلاً به چشم تانیا نیامده‌اند، ظاهراً وزنی برای برجستگی جز روزمرگی نداشته‌اند. اما با بازگشت به عقب، زن حاکم کاشان عصر ناصری به‌رغم

کاشان‌شناسی
شماره ۱۵ (پیاپی ۳۳)
پاییز و زمستان ۱۳۹۸

کم‌سوادی، چشم‌وهم‌چشمی و حسادت‌های زنانه جلوتر می‌نمایاند. او با زن امام‌جمعه درگیر مباحث قدرت، زنان خارجی و شاه و... است (دربارهٔ امکان شاه شدن زن، لباس زنان قمری و... سؤال می‌کند) به عبارتی بنا به زمان خود و مقتضیاتش، نسبت به چند دهه بعد رشد بیشتر دارد. یکی از نکات قابل تأمل و پژوهش دو سرگذشت‌نامه، دقت و التفات هر دو به صوفیان و دراویش است. هرچند هر دو تحلیل و نکته‌ای عمیق در این باره نگفته یا درنیافته‌اند، از آن‌ها عکس‌هایی از دراویش داریم (دیولافوا در اکثر شهرها مانند مسجدجامع ساوه (۱۸۵) و تانیا عکسی از درویشی با عینک و زنجیر طلا و در حال گدایی). این انتخاب و توجه برای جای دانشان در قاب دوربین حاکی از وجود این صنف و گروه در ایران تا آن مقاطع و نقش پررنگ و مؤثرشان در زندگی روزمره است. این صنف بازمانده و تأییدگر نقش تصوف در تاریخ اجتماعی ایران است (نک: مشهدی نوش‌آبادی، ۱۳۹۶).

نقش پنهانی که در سفر و کاوش و اقامت این دو فرانسوی نادیده مانده، مربوط به کارگزاران مصلح یا آگاه و بعضاً کاشانی است. نقش فرخ خان غفاری (امین‌الدوله) که زمانی از ایالت فارس به حکومت کاشان هم رسید (۱۲۵۸ق)، عصر محمدشاه) و وزیر ناصرالدین شاه در انعقاد قرارداد توسعهٔ تلگراف در ایران و مهم‌تر از آن، تخصیص دولتخانه به کارکنان انگلیسی برای کار در آن، شاید از یک زاویهٔ نامطلوب و استعماری تلقی شود، اما این تکنولوژی و نهاد و فرهنگ همراهش تأثیر زیادی برای جلب سیاحان، پیگیری ارتباطات و توسعهٔ کاشان داشت. به‌علاوه می‌توان معرفی چهرهٔ مثبت کاشان به غرب از سوی دیولافوا را برآمده از معرفی و ارائهٔ چهرهٔ خوشنام یک کاشانی (مهندس الممالک) به وی دانست (عمدتاً به دلیل تسلط بر زبان فرانسه و رشتهٔ تحصیلی راه و ساختمان و نقش در برنامه‌ریزی سفر او).

اطلاعات و تحلیل‌هایی که از نوشته‌های ژان حاصل می‌شود، قابل مقایسه با تانیا نیست. هر چقدر یادداشت‌های ژان برآمده از مطالعات قبلی، تاریخی، بینامتنی و با قالب‌گیری هنری و جامعه‌شناسانه است، یادداشت‌های تانیا به‌رغم حضور سه‌ساله در کاشان (در مقابل حضور یک هفته‌ای ژان) و چاپ آن‌ها یک ربع قرن بعد (در مقابل چاپ سال بعد سفرنوشت ژان در *توردومند فرانسه*)، به‌اندازهٔ یادداشت‌های دیولافوا داده و تحلیل عمیق فراهم نمی‌آورد و تا حدی تک‌صدا و درون‌متنی است. آنقدر که ژان خود را هنرمند منتقد می‌داند، تانیا نقشی پشتیبانی‌کننده و مسئولیت ارائهٔ خدمات هئیت را می‌پذیرد و آمار شام و ناهار روزانهٔ او در قلعهٔ شوش بر ادراک فرهنگی و تاریخی از ایران در اواخر سفر غلبه دارد و در پایان سفر باستان‌شناسی ناخواسته و

کاشان دو عصر
از نگاه
دو بانوی غرب

تجربی می‌شود. از این رو اطلاعات ژان برای تحلیل توسعه‌یافتگی کاشان بسی عمیق‌تر و مهم‌تر است و لایه‌های بیشتری از سیمای توسعه کاشان ناصری را بازمی‌نمایاند. توسعه به میزان زیاد از دل افراد توسعه‌یافته نیز برمی‌خیزد. کنشگران و ناظران و تحلیلگران توسعه به میزان زیادی خود محتاج و متأثر از توسعه فکری و فرهنگی و شناختی هستند. و این امر محقق نخواهد شد مگر با رنج، تلاش، مطالعه، هم‌نو و همراه شدن با افق‌های تاریخی، فرهنگی گذشته و حال مقصد و موطن‌ها و فرهنگ‌های جدید. در ارزیابی نهایی، می‌توان نگاه ژان را بسیار گسترده، عمیق، تاریخی و هنرمندانه ارزیابی کرد. توصیفی که از کاشی‌های مسجدجامع، محراب، گچ‌بری و حرفه کاشی‌سازی کاشان و کاروانسرای تازه امین‌الدوله می‌کند، در نگاه ساده، خلاصه و بعضاً خرید زبانه از بازار و عروسی تانیا رنگ و اعتباری به مراتب جذاب‌تر و برتر می‌یابد. هرچند تانیا هم سفر به ایران و حتی بی‌پولی و آوارگی جنگ جهانی دوم، سختی و مرارت بسیار کشیده، این سختی‌های سفر و اقامت در اماکن غیربهداشتی و ناامن، قابل قیاس با ژانی نیست که در لباس مردانه و با اسب و در کوران تب و مرگ وبا و مالاریا و... بیشتر ایران را درمی‌نوردد و سختی محدودیت و ممنوعیت ورود به مساجد را به جان خریده و آن‌ها را با عکس‌های هنری جاودانه می‌کند. هرچقدر تانیا زن صبور، مطیع و لب‌فروسته از شکوه (مگر از رعایا و کارگران کج‌دست و تنبل) است، ژان سرکش و منتقد حکام و حتی مردم عادی نابکار است. این تفاوت عمق و گستره نگاه هر دو یا به عبارتی طول و عرض گسترده نگاه ژان در مقابل نگاه محدود تانیا، برآمده از مطالعه و کتابخوانی و تاریخدانی ژان است. ظاهراً او در قبل سفر، کتب مربوط به هر دوره یا تاریخ مربوط به هر شهر را خوانده و با علم قبلی به سیاست و تفسیر و نگارش می‌پردازد (مثل همراه داشتن تاریخ هرودوت) در حالی که تانیا به کمتر کتابی ارجاع می‌دهد و در هنگام ورود در نهانند از شدت سختی قصد بازگشت می‌کند و گذر زمان است که او را تا مرز مرمت و تا حدی باستان‌شناسی می‌برد. به عبارتی راه توسعه زنان و مردان از مسیر زنان رو به سوی توسعه می‌گذرد که کتاب و مطالعه و تاریخ و فرهنگ را در کنار و بالین و ذهن و نقش‌آفرینی خود دارند. شاید بتوان نگاه ژان را نگاه غربی و نگاه تانیا (که خود روسی و تا حدی شرقی است) را نگاه نیمه‌شرقی زبانه تعریف کرد. در نگاه غربی، توسعه به یمن عقل، مطالعه، کاوش و منطقی، پدیده‌ها بررسی و چهره از رخداد‌های تاریخی برداشته می‌شود. ژان، محقق پیشانگر و مسلح به تاریخ شرق و غرب است. در مقابل، تانیا خود عاری از پیش‌زمینه فکر انتقادی و اثباتی است و در کوران تجربه و حادثه به رشدی آرام و بطئی می‌رسد. احتمالاً رشد و توسعه زبانه این دیار نیز

بیشتر در الگوی تانیایی می‌گنجد تا ژانی. اما تجربه این دو نشان می‌دهد که اثرگذاری مدل ژانی بسی بیشتر از الگوی تدریجی و سعی و خطایی تانیایی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. بررسی این سد و وضعیت نقشه‌های مارسل و تحولاتش تا امروز از جوانب مختلف علمی و تاریخی موضوع یک طرح تحقیقاتی خوب می‌تواند باشد. به‌علاوه ظاهراً تاریخ بارها تکرار می‌شود و موضوع این سد با سرگذشت سدهایی مانند گنوند، ۱۵ خرداد و... امروزی نیز قابل تأمل و پژوهش تطبیقی است.
۲. امروزه این جنبه ممتاز و توریستی کاشان یعنی صدای بازار مسگران، به اضمحلال رفته است. سوی از خود مسگری، صدای چکش کاری و کار مسگران کاشان (فضای مسگرانه یا آنچه با واژه بازار مسگرها تداعی می‌شد) ظرفیت زیادی هم به‌لحاظ بازسازی شکوه و میراث تاریخی و کهن و هم به‌طور غیرمستقیم در رونق و توسعه اشتغال دارد. ای کاش صدای خاموش و خفته در پس قرون این بازار به لطایف الحیل سیاست‌گذاری و توسعه شهری خوب، بازمی‌گشت و همه را در این دوران مدرن فراموشی گذشته، لختی با ورود به بازار مسگران به تاریخ و هنر و کوشش انسان‌ها می‌برد. کاری که امکان‌پذیر است. به هر روی، طرح «احیای صدای کهن بازار مسگران کاشان» در نوع خود بی‌نظیر و جالب خواهد بود.
۳. دو اثر نفیس فرهنگی که بر اساس این گزارش به سرنوشت تخریب دیوانخانه کاشان مبتلا می‌شوند، یکی مسجد میرزا جعفر مشهد با کاشی‌کاری‌های نفیس (۱۰۵۹ق) از مجموعه آثار حرم رضوی و دیگری حمام خسروآقای اصفهان است که دل را ریش و مغموم می‌کند.
۴. از شرحش درمی‌یابیم که در این عروسی‌های سه‌روزه، عروسی‌ای با روز اول زنانه و سوم مردانه داشته‌ایم و آخرین مد عروس و لباسش روشن کردن لامپ در گل‌های بالاسر عروس به کمک باتری و سیمی در دست او بوده (تانی آن را برای نهانند هم گزارش می‌کند) و شربت سکنجبین و کلوچه حیوانی کاشان که در عروسی‌ها توزیع می‌شده، چندان باب طبع او نشده است (۸۱).
۵. تانیا خبری از قیمت‌ها نمی‌دهد، اما در سال ۱۳۱۶ چند پیت کره را که به‌زعم او اختلاس و در بازار کاشان ۱۳۰ ریال فروخته‌اند، معادل ۱۵۰۰ ریال برآورد قیمت کرده است (۱۳۴). نراقی (۱۳۴۵: ۲۶۱) به نقل از روزنامه وقایع اتفاقیه، ۴ شوال ۱۲۶۸ق نرخ ارزاق کاشان در سال ۱۲۶۸ق را چنین برشمرده است: گندم خروار من تبریز ۲۴ قران، نان خرواری ۲۳ قران، برنج عنبربو ۴ من دو و هشت‌دهم قران، گوشت یک من یک قران، روغن ۴ من ۱۰ قران، ماست ۴ من یک‌چهارم قران، نخود قزوینی خرواری ۵۰ قران و...
۶. نوشته‌ای مشترک از این دو (گیرشمن و کونیتینو) باعنوان کتاب گیان در خصوص تپه‌های گیان نهانند که حاصل حفاری‌های آن‌ها نیز منتشر شده است.
۷. در برخی سایت‌های محلی از فردی به نام قاسم میمه‌ای (اهل لنجر کاشان) به‌عنوان سرکارگر تیم گیرشمن‌ها و دریافت مدال افتخار نیز نام برده شده است، لیکن در خاطرات تانیا هیچ اشاره‌ای به نام قاسم نشده است.

کاشان دو عصر
از نگاه
دو بانوی غرب



•
•
•
•
•
•
•

۸. به یاد بیاوریم که دیولافوا در صحت و صرفاً با عبور از کاشان و در طول مسیر (بعد از گذشتن از شهر کاشان) از وجود مالاریا، وبا و تبولرزه‌های متعددی گزارش می‌کند و حتی نگارش یادداشت‌های پایان سفرهایش به علت بیماری‌های مسری آن سال قطع و به بعد یا از روی اقوال همسرش استناد یافته است.

۹. تانیا علاوه بر آشنایی با این زن روسی در عروسی (۸۱)، از فردی مفلوک و بدبخت به نام اناتول سخن می‌گوید که در ۱۳۱۶ و چند سال بعد از ورود نخستشان به کاشان، با زن و دو فرزندش، مخفیانه از شوروی گریخته و دولت ایران او را در اقامتگاه تحت نظر در کاشان فرستاده است. به علت ابتلای زن و مرد به تیفوس و بستری شدن، فرزندان (۸ و ۱۰ ساله) آن‌ها به گدایی و گرسنگی در بازار کاشان افتاده بودند و اناتول از هیئت آن‌ها تقاضای کار کرده بود و در نهایت، گیرشمن او را به عنوان سرپرست حفاری و همسرش را به عنوان آشپز و نظیفات به کار گماشته است (۱۳۵). با این دو گزارش می‌توان گفت در قیاس با سایر اتباع خارجی، اولاً روس‌ها تعداد قابل توجهی در کاشان داشته‌اند و مهم‌تر از همه به علت شرایط آب‌وهوایی تبعیدگاه ثابتی در دوره پهلوی نه تنها برای ناراضیان و منتقدان داخلی بلکه برای اتباع خارجی به شمار می‌رفته است. هرچند در خصوص اقامت افراد سیاسی یا ناراضی داخلی، به صورت تبعید در کاشان آثاری اندک داریم، حضور خارجی‌ان راضی و ناراضی و حتی جاسوس یا رابط شوروی در کاشان، خود عنوان پژوهشی قابل توجه به لحاظ وضعیت سیاسی کاشان خواهد بود.

۱۰. تعارض و تضاد نو و کهنه در کاشان بیش از هر جایی نمود دارد و جدید از سنت و همجواری کهنه سر بر می‌آورد. همینک وجود دو میدان کهنه (جنب مسجد جامع) و میدان سنگ/فیض (مسجد عمادی) حاکی از رشد مشهود شهری کاشان در بستر کهنه و تازه است. به نحوی که هنوز اسم میدان کهنه در افواه باقی مانده و نشان می‌دهد که میدان و مجموعه جدید عمادی جای مرکز و گرانیگاه شهری سلجوقی را که حول مسجد جامع بوده است می‌گیرد؛ یعنی کاشان در میدان جدید سنگ تا دروازه دولت گسترش می‌یابد (نک: بیرشک، ۱۳۷۶: ج ۳). در زمان دیولافوا همین تقلا را داریم. محور و ورد زبان آن عصر کاروانسرای تازه یا تیمچه امین‌الدوله بوده است. دیولافوا از تازه (به صورت خاص) استفاده می‌کند. این واژه تازه در نزد عموم کاملاً گویا و معرف آخرین تیر و میخ امر مدرن بر دل سنت مصلوب و متصلب‌شده هر عصر است.

۱۱. با توجه به نقش تاریخی و فرهنگی مهمانسرا یا کاروانسرای شاهی/عباسی کاشان که بعدها صرفاً در عمارت دولتخانه و سپس تلگرافخانه تا سال ۱۳۵۷ باقی ماند، احیای این اثر می‌تواند به بازسازی و زنده کردن تاریخ کاشان و ایجاد یک سرمایه بزرگ فرهنگی و در نتیجه توسعه گسترده منجر شود. طراحی و تعریف محوطه چهارباغ و خط سیر از باغ فین تا باغ صفوی با معماری و خلاقیتی جدید، آینده و شکوه دیگری را برای این شهر فراهم می‌سازد. شاید ذهن خلاق و فرهیخته و دانشوری بتواند با الهام از سیرو و گذار و آنچه آن‌ها در هتل عباسی اصفهان آفریدند، بتواند بزرگ‌ترین مهمانسرای عباسی ایران و مجموعه فرهنگی و تاریخی را به مراتب بهتر و غنی‌تر از تجربه سیرو و در تلفیق معماری کاروانسراهای کهن و اماکن مدرن در محدوده فراموش‌شده تلگرافخانه به وجود آورد. احیا یا حداقل مرمت و توجه به بناهای بازممانده، اولین و کمترین اقدام برای حفظ و احیای میراث است. برنامه و طرح مناسب برای بازار، مسجد جامع به عنوان کهن‌ترین اثر، مناره

زین‌الدینی که ۷۴ پله‌اش را دیولافوا گام نهاده و سپس احیای قریبۀ سردر باغ فین در محل تلگرافخانه از این کوشش‌ها خواهد بود.

منابع

۱. اوین، اوژن (۱۳۶۲)، *ایران امروز ۱۹۰۶-۱۹۰۷*، ترجمۀ علی‌اصغر سعیدی، تهران: انتشارات زوار.
۲. براون، ادوارد (۱۳۸۴)، *یک سال در میان ایرانیان*، ترجمۀ مانی صالحی علامه، نشر اختران.
۳. بی‌نام (۱۳۵۹)، «گوهرهایی که خاک شدند»، مجله‌*اتر*، سال اول، شماره اول، انتشارات میراث فرهنگی.
۴. بیرشک، ثریا (۱۳۷۶)، «چگونگی روند توسعه و تکامل شکل‌گیری شهر کاشان در بستر تاریخ»، مجموعه مقالات کنگره معماری و شهرسازی، به‌کوشش باقر آیت‌الله‌زاده، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۳۴۰-۳۷۹.
۵. دالمانی، هانری رنه (۱۳۷۸)، *از خراسان تا بختیاری*، ترجمۀ غلامرضا سمیعی، بی‌جا: انتشارات طاووس.
۶. دیولافوا، مادام ژان (۱۳۷۱)، *ایران، کلاه و شوش*، ترجمۀ علی‌محمد فره‌وشی، به‌کوشش بهرام فره‌وشی، چ ۵، تهران: دانشگاه تهران.
۷. دیولافوا، مادام ژان (۱۳۷۶)، *سفرنامه خاطرات کاوش‌های باستان‌شناسی شوش*، ترجمۀ ایرج فره‌وشی، چ ۴، تهران: دانشگاه تهران.
۸. ساطع، محمود (۱۳۸۹)، *کاشان در گذار سیاحت*، نشر دعوت.
۹. سیرو، ماکسیم (۱۳۵۷ الف)، *راه‌های باستانی ناحیۀ اصفهان و بناهای وابسته*، ترجمۀ مهدی مشایخی، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی.
۱۰. — (۱۳۵۷ ب)، *کاروانسراهای ایران و ساختمان‌های کوچک میان‌راه‌ها*، ترجمۀ عیسی بهنام، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی.
۱۱. — (۱۳۵۹)، «تطور مساجد روستایی در اصفهان»، ترجمۀ کرامت‌الله افسر، نشریه *اتر*، شماره ۲، ۳ و ۴.
۱۲. شاردن، ژان (۱۳۷۴)، *سفرنامه*، ترجمۀ اقبال یغمایی، انتشارات توس.
۱۳. ضرابی، عبدالرحیم کلانتر (۱۳۵۶)، *تاریخ کاشان*، به انضمام یادداشت‌هایی از اللهیار صالح، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: نشر امیرکبیر.
۱۴. کرزن، لرد (۱۳۷۳)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمۀ وحید مازندرانی، چ ۴، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. کونتنو، ژرژ (۱۳۴۳)، *تمدن‌های باستانی خاور نزدیک*، ترجمۀ علی‌اصغر، تهران: سروش.
۱۶. گدار، آندره و همکاران (۱۳۸۷)، *آثار ایران (در ۴ قسمت)*، ترجمۀ ابوالحسن سرومقدم، انتشارات بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۱۷. گیرشمن، تانیا (۱۳۸۹)، *من هم باستان‌شناس شدم*، ترجمۀ فیروزه دیلمقانی، بنیاد فرهنگ کاشان.
۱۸. مجد، محمدقلی (۱۳۸۸)، *تاراج بزرگ*، ترجمۀ مصطفی امیری و گ مرادی، انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۱۹. مشهدی نوش‌آبادی، محمد (۱۳۹۶)، *تصوف ایرانی و عزاداری عاشورا: نقش صوفیه، اهل فتوت و قلندریه*

در بنیان‌گذاری آیین‌های محرم، نشر آرما.

۲۰. نراقی، حسن (۱۳۴۳)، «بنای تاریخی تلگرافخانه کاشان: یگانه ساختمانی که از ابنیه دولتیخانه و چهارباغ صفوی در شهر به جا مانده است»، هنر و مردم، شماره ۲۹، ۲۱-۲۵.
۲۱. — (۱۳۴۵)، *تاریخ اجتماعی کاشان*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات دانشگاه تهران.
۲۲. — (۱۳۵۲)، «جلوه‌های تمدن هخامنشی در آثار عهد صفوی (راه‌سازی کاروانسرای شاه عباسی و برخی از بناهای تاریخی فراموش‌شده)»، هنر و مردم، شماره ۱۲۷، ۵۷-۷۳.
۲۳. معصومی، غلامرضا (۱۳۹۱)، «نخستین گام‌های باستان‌شناسی در ایران و زمینه‌های تصویب قانون عتیقات»، در مجموعه مقالات هشتاد سال باستان‌شناسی ایران، نشر پازینه، ۱-۱۱.
۲۴. هولستر، ارنست (۱۳۸۲)، *هزار جلوه زندگی: تصویرهای ارنست هولستر از عهد ناصری*، پژوهشگر: پریسا دمنان، انتشارات میراث فرهنگی.

25. Dieulafoy, Jane, (1887) *La Perse, la Chaldée et la Susiane*, Hachette, collection of Columbia University Libraries. Accessed in https://archive.org/details/ldpd_6885554_000/page/n4/mode/1up/search/ibn
26. Gran-Aymerich, E. (2004), Jane Dieulafoy: (1851-1916). In Blomerus A. & Blomerus P. (Authors) & Cohen G. & Joukowsky M. (Eds.), *Breaking Ground: Pioneering Women Archaeologists* (pp. 34-67) University of Michigan Press.
27. Vahdat, Vahid (2017), *Occidental Perceptions of European Architecture in Nineteenth-Century Persian Travel Diaries: Travels in Farangi Space*, Routledge.

